

نشانی برای دریافت و انتشار

ایمیل های شما

Info\_sabz1388@yahoo.de

تیراژ این شماره: ۴۲۵۰۰۰

۱۶  
۵ شهریور ۱۳۸۸

اولین روزنامه ایملی  
**سبز**  
GREEN NEWS PAPER

وزیر ارشاد چماقدار

صفحه: ۳

# روزهای سبز ایران در ونیز

نامه همسر محمد  
قوچانی

صفحه: ۴



نامه همسر محمد رضا  
جلانی پور

صفحه: ۴



امروز و فردای جنبش سبز

بامطالب:

ما شاء اله آجودانی /

هوشنگ اسدی / نوشابه

امیری / محسن سازگارا /

فرخ نگهدار / علیرضا نوری

زاده

صفحات: ۵-۶

بر اساس بخشنامه مخفیانه ستاد کودتا

۱۰۰ هنرمند ایرانی ممنوع تصویر شدند

فهرست چهره های ممنوع تصویر در شماره امروز

یادداشت ۳۴ بازیگر درباره این روزها

صفحات: ۱۱-۲

۶	تحلیل هفته همراه شو رفیق..... سردبیر
۸	آخرین مقاله تحلیلی عیسی سحرخیز گسترش موج سبز
۶	پنج نکته درباره جنبش مراد فرهادپور
۹	ریشه فتنه در کیهان مسیح علی نژاد
۷	نظام و جنبش سبز مجید محمدی
۹	امید دروغین، امید ویران عطاءاله مهاجرانی

ناشر



موسسین:

خانه فیلم مخملباف / نوشابه امیری  
هوشنگ اسدی / فریبرز بقانی  
محسن سازگارا / علیرضا نوری زاده  
فرهنگسرای پویا

مدیر اجرایی:

شهلا بهار دوست

اولین پیش شماره هفتم تیر ماه  
هزار و سیصد و هشتاد و هشت

جنبش سبز

شهیدان و وزیران زن  
نظر خواهی روزنامه سبز از  
نخبگان و خوانندگان

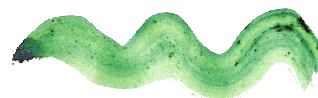
صفحه ۱۰

هنر سبز

سروده هایی از:  
ناصر اطمینان، آزاده دواچی،  
امید شمس، عباس صفاری،  
مهرنوش قربانعلی

صفحات: ۱۲-۱۳

راههای سبز



صفحه ۱۰



## حنا مخملباف «روزهای سبز» ایران را به ونیز می برد



www.ParsiFilm.Blogsky.Com

حالا محدودیت به نام هایی رسیده که معروف ترین آنها سیدرضا میرکریمی، مجید مجیدی، حسین پاکدل، احمدرضا درویش، فاطمه متمداریا، محمد رحمانیان، سید محمدرضا بهشتی، هوشنگ توکلی، لیلی رشیدی، بهاره رهنما، کیومرث پور احمد، کمال تبریزی، حسین برزیده، هما روستا، مهتاب نصیرپور، مرضیه پروموند، لادن مستوفی، داریوش مهرجویی، عزت الله انتظامی، علی نصیریان، محمد علی کشاورز، محمد نوری، محمد رحمانیان، مهدی کرمپور، محسن مخملباف، مازیار میری، محمد احصایی، احمد مسجد جامعی، معصومه ابتکار، علیرضا رئیس، منوچهر محمدی، علی معلم، حسین زمان، حبیب الله صادقی، فرشته طانرپور، مرتضی رزاق کریمی، سامان سالور، پگاه آهنگرانی، پاتنه آ بهرام، منیژه حکمت، رویا نونهالی، امیر جعفری، منوچهر شاهسواری، عبدالحسین مختاباد، حسام الدین سراج، مسعود کیمیایی، گوهر خیراندیش، مسعود رایگان، رویا تیموریان، محمدرضا فروتن، ابوالفضل جلیلی، اسرافیل شیرچی، مهرشاد کارخانی، شاهین فرخت، محمد وافر، فاطمه راغی، داود رشیدی، هدیه تهرانی، باران کوثری، خزر معصومی، بیژن امکاتیان، بزرگمهر حسینپور، داریوش فرهنگ، لیلا حاتمی، علی مصفا، سعید ابوطالب، جمشید بابرامی، حسین خسروجردی، علیرضا قاسم خان، احمد اسفندیاری، محمدرضا عارف، نجفقلی حبیبی، مجید انصاری، حسن بلخاری، مهدی منتظران، محمود نجاتی حسینی، محمدعلی خلیلی اردکانی، کامپوزیا پرتوی، محمدعلی نجفی، قاسم افشار، مجید کیانی، علی ژکان، ابراهیم حقیقی، سیروس تسلیمی، حمید فرخ نژاد، داریوش پیرنیاکان، امیر جغتایی، محبوبه بیات، محمدرضا اصلانی، همایون امامی، ابراهیم حسن بیگی، افشین علاء، رضا ریسی، فیروزه زوزی جلالی، جعفر ابراهیمی، محمود دولت آبادی، یوسفعلی میرشکاک، جمال میرصادقی، علی باباشاهی، عماد افروغ، سید مهدی شجاعی، احمد پورنجاتی، محمد بهشتی، عاتقه صدیقی(رجایی)، عیسی کلانتری، الهه کولایی، محمد ستاری فر، صادق زیباکلام، رخشان بنی اعتماد، ناصر تقوایی، حسین علیزاده، جلال ذوالفنون، ناصر چشم آذر، علیرضا شجاع نوری و استاد محمدرضا شجریان ...

جالب این است که در اسامی اعلام شده نام مرحوم سیف الله داد نیز مشاهده می شد که با فوت این کارگردان و مدیر موفق سینمای کشورمان نام وی از این لیست حذف شد. بر این اساس پخش مجموعه های تلویزیونی و تله فیلم و فیلم های سینمایی از افراد هنری برشمرده که پیش از این تولید شده بلامانع است، اما کلیه افراد ذکر شده ممنوعیت تصویری و فعالیت در قالب برنامه های سازمان صداوسیما را تا اطلاع ثانوی دارند. سوال اینجاست، آیا سازمان صداوسیما که برای لفظ "رسانه ملی" غش و ضعف می کند، چنین رفتاری را دال بر ملی بودن تلقی می کند یا عقده گشایی با سلیقه های مختلف در انتخابات ریاست جمهوری؟!

آیا با چنین رفتاری که با فر هیختگان و هنرمندان و چهره های فرهنگی انجام می شود، می توان در انتخابات های آینده کشور مشارکت این طبقه پر مخاطب جامعه را منظر داشت؟ چرا متولیان این رسانه بزرگ کشورمان بدون اینکه روی تاثیر مستقیم یک حرکت و تصمیم خود ارزیابی درستی داشته

چرا متولیان این رسانه بزرگ کشورمان بدون اینکه روی تاثیر مستقیم یک حرکت و تصمیم خود ارزیابی درستی داشته باشند، وارد ماجرا شده و کمر نظام را از هزینه های خود ساخته خم می کنند؟

متأسفانه در کنار بحران ممنوعیت تصویر و فعالیت چهره های برشمرده به نظر می رسد برخورد با بدنه صداوسیما هم شروع شده که اخراج زن و شوهر شاغل در رادیو گفتگو و اخراج سردبیر شجاع رادیو جوان در صدر آن است و در ادامه تعدادی از عناصر فنی و اداری شاغل در این سازمان به دلیل شرکت در راهپیمایی ها یا تجمع های مختلف از خدمت معلق شده اند.

این لیست و اسامی داخل آن موجب شده که برنامه های مختلف رادیو و تلویزیونی به صورت گفتاری از آوردن افراد برشمرده منع شوند و پخش شبکه های مختلف رادیو و تلویزیونی به جهت عدم انتشار اسامی مورد اشاره مکتوبی را به بخش های تولیدی اعلان نکنند، اما از پخش تصاویر این افراد در قالب برنامه های تلویزیونی جلوگیری می کنند. در این میان بیشترین تاثیر را برنامه "این شب ها"، "صبح عالی بخیر" و برنامه "خانواده" در شبکه یک، "دو قدم مانده" به صبح در شبکه چهار، "به خانه برمی گردیم" در شبکه تهران و "خانه فیروزه ای" در شبکه سه دچار بحران داخلی شده و بسیاری از میهمانان، کارشناسان و حتی مجریان خود را از دست داده اند.

با این وضع و محدودیت های شدید اعمال شده آیا می توان این رویه و ممنوعیت فعالیت افراد برشمرده را تکیه کرد؟

البته که دیوار حاشا بلند است و به همان خاطر که مکتوبی برای ممنوعیت تصویری و فعالیت افراد مختلف منتشر نمی شود، بهانه برای تکیه میسر است. اما متولیان محترم سازمان صداوسیما دقت داشته باشند که مجریان و کارشناسان یک برنامه به محض اینکه قلع و قمع می شوند از سوی مردم و مخاطبان حرفه ای به خوبی قابل شناسایی است و با افراد حذف شده نیز به همین دلیل قطع همکاری می شود.

ای کاش سینه چاکان لفظ رسانه ملی، آن قدر شجاعت و دیدگاه بلند داشتند که دعوای زن و شوهری در حاشیه سلیقه های انتخاباتی در کشور را که در هر کشوری وجود دارد، به دیده یک چشم عاقل می نگریستند و از به هم زدن این کلاف سردرگم در پاشنه جام جم خودداری می کردند.

اگرچه این حرفها به این سادگی به گوش تورسین های متولی بر صداوسیما نمی رود، اما می توان کاهش شدید آگهی های بازرگانی و واکنش های تند مردم نسبت به برنامه هایی مانند بخش خبری 20:30 شبکه دو، بخش خبری 20 شبکه خبر و برنامه های بی مابه سیاسی و از بین رفتن اعتبار بخش های خبری صداوسیما را از عوارض نخست این اشتباه رسانه ای و تسویه حساب شخصی دانست.

فیلم روزهای سبز ایران ساخته حنا مخملباف، در جشنواره ونیز به نمایش درمی آید. یکی از سخنگویان جشنواره فیلم ونیز که از دوم تا دوازدهم سپتامبر برگزار می شود، گفت: "این فیلم هم اکنون در ایتالیا است و کارگردان جوان آن سرگرم انجام مراحل پایانی کار و تدوین نهایی فیلم خود برای حضور در این جشنواره است. به گفته این سخنگوی جشنواره ونیز، کار تدوین نهایی فیلم جدید حنا مخملباف برای «گریز از سانسور در مکانی مخفی» در حال انجام است."

بر اساس این گزارش، فیلم «روزهای سبز» در بخش خارج از مسابقه شصت و ششمین جشنواره فیلم ونیز به نمایش درخواهد آمد. در این فیلم که شامل تصاویری از اعتراض های مردم ایران به نتیجه انتخابات در ایران است سرگذشت یک زن جوان و افسرده ایرانی که درگیر رویدادهای سیاسی می شود، به تصویر کشیده شده است.

آوا که یک دختر جوان ایرانی و افسرده است برای مداوا نزد روانشناس می رود. روانشناس از او می خواهد نتایج کار کند. اما نتایج او که الهام گرفته از مشکلات زندگی است توقیف می شود.

در این میان مردم امیدوارانه به خیابان ها می ریزند تا با رای دادن رئیس جمهور را عوض کنند. اما آوا از تغییر ناامید است. به خیابان می رود و با مردم صحبت می کند تا شاید بر نامیدی خود غلبه کند...

حنا مخملباف درباره فیلم جدید خود که نخستین فیلم سینمایی درباره رویدادهای پس از انتخابات در ایران به شمار می آید گفته است: «من جامعه شناس نیستم، اما فیلم من جامعه شناسانه است. دوربین من مثل آینه جامعه ایرانی در حال انقلاب را به شما نشان می دهد. با همه امیدها و تردیدهایش.»

رنگ سبز به نماد جنبش اعتراض به نتایج انتخابات در ایران تبدیل شده است. حنا مخملباف که یکی از دختران محسن مخملباف، فیلمساز سرشناس ایرانی، است سال گذشته جایزه «خرس بلورین» جشنواره برلین را برای فیلم «بودا از شرم فرو ریخت» دریافت کرد.

از سوی دیگر سمیرا مخملباف، خواهر بزرگتر حنا، نیز به عنوان یکی از داوران بخش مسابقه جشنواره فیلم سن سباستین اسپانیا انتخاب شده است.

وی که در سال های گذشته داور جشنواره های فیلم کن، ونیز، برلین، مونترال و لوکارنو را بر عهده داشته است سال گذشته با فیلم «اسب دوپا» (جایزه ویژه هیئت داوران جشنواره سن سباستین) را کسب کرد.

## فهرست ۱۰۰ هنرمند ممنوع تصویر در تلویزیون

### کودتا چیان

[aamoshanir2004@yahoo.com](mailto:aamoshanir2004@yahoo.com)

۱۰۰ کارگردان، بازیگر، شاعر، نویسنده و تهیه کننده بدستور ستاد کودتا ممنوع تصویر شده اند. پخش تصویر این چهره ها که در میان نشان برجسته ترین هنرمندان ایران حضور دارند، طی یک بخشنامه مخفی که برای تلویزیون

فرستاده شده است، ممنوع اعلام شده است. پس از ممنوع شدن فعالیت و تصویر چهره هایی مانند سید جواد هاشمی، ساعد باقری، سهیل محمودی، عبدالجبار کاکایی، این محدودیت ها دو ماه پس از انتخابات شامل صد چهره شده است. فهرست معروفترین هنرمندان ممنوع تصویر که برای روزنامه سبز فرستاده شده ب ه شرح زیر است:



### یادداشت ۳۴ بازیکر درباره این روزها

## صدا می زنیم شما را...

صحنه تاریک است.

پرده کنار می رود.

روشنایی.

ما بر آن ایستاده ایم.

و به پشتوانه همه قهرمانان تاریخ ادبیات نمایشی در انتظار نقش های امروزیم.

نقش قهرمانان امروز که نه نیمه خدایند و نه شاه و شاهزاده، که انسانند؛ انسان هایی در گذر همین کوچه و خیابان: «ببینم، همنو نبود که دیروز از کنارمان گذشت و سلامی داد و پاسخی گرفت؟»

ما می خواهیم چشمان بسته بر آن ها را باز کنیم، گفته های آنان را بر زبان مان جاری

کنیم و جان

ببخشیم شان بر صحنه، جاودانه شان کنیم. هرچند گام آنان بر خاک سرزمین بود و گام ما

بر خاک کهن صحنه - خانه کوچک مان؛ همه ی آن چه که داریم.

ما صدا می زنیم شما را قلم زنان و نمایش نویسان، که بنگارید روایت صادقانه ی این

روزگار را، و بدانید ما بازیگران به واژه واژه تان وفادار خواهیم بود و پاسداری خواهیم

کرد از نقش هایی که از امروز برای امروز و آیندگان می نویسید. خون نقش های ما

اینک در جوهر قلم شماست که باید بر صفحه ی سپید کاغذ - تاریخ - نقش ببندد.

و اکنون ما درخواست می کنیم از دیگر همکاران مان و کارگردانان و صحنه گردانان، که

به احترام عشق مان به هنر، در برابر آن چه هرروز در پیش چشممان مان است، همچون

همیشه، صداقت و راستی را به صحنه بیاورند تا هنرپیشگی مان، صداقت پیشگی را

یادآور شود.

ما می خواهیم راوی صداقت باشیم؛ راوی راستی و درستی.

حمید ابراهیمی، خسرو احمدی، پانته آ بهرام، مهدی پاکدل، جواد پورزند، امیر جعفری،

بهناز جعفری، بابک حمیدیان، رویا دعوتی، سحر نولتساهی، پیام دهکردی، ربما رامین

فر، مریم رحیمی، لیلی رشیدی، حبیب رضایی، بهاره رهنما، علی سرائی، مهدی سلطانی،

سهراب سلیمی، سهیلا صالحی، مهرداد ضیایی، ترانه علیدوستی، عباس غفاری، بهزاد

فراهانی، مریم کامظمی، باران کوثری، آیدا کیخایی، علا محسنی، داریوش موفق، رحیم

نوروزی، افشین هاشمی، هدایت هاشمی، کاظم هژیر آزاد، هوشمند هنرکار

پیش از این 8 نمایشنامه نویس برگزیده این مرز و بوم از ثبت صادقانه این روزها در

نمایشنامه های شان به عنوان «شهادتی از این دوران برای آیندگان» خبر داده بودند.

## دکتر چماقدار؛ وزیر ارشاد



سیدمحمد حسینی، رئیس دانشگاه پیام نور. وزیر پیشنهادی کابینه احمدی نژاد برای وزارت ارشاد است. او روز اول شهریور در صحن علنی مجلس شورای اسلامی دیده شده و با اشاره به اینکه بسیاری از نمایندگان درباره سوابق فرهنگی او سوالاتی دارند، گفته «برخی نمایندگان در خصوص سابقه فرهنگی بنده ابهاماتی داشتند و از آنجا که من از وزارت علوم برای این وزارتخانه پیشنهاد شدم، سوالاتی در خصوص سابقه فرهنگی من مطرح می شود که باید بگویم بنده سال های طولانی در زمینه فرهنگ فعالیت داشتم و زمانی که حوزه ارشاد معاونت بین الملل داشت، بنده به عنوان رایزن فرهنگی انتخاب

شدم و البته تاکنون مسوولیت هایی در صدا و سیما نیز داشته ام لذا سوابق فرهنگی ام روشن است.»

هدف از این نوشته تأیید سابقه روشن فرهنگی ایشان و ابهام زدایی از این سوابق فرهنگی است. البته، اگر فرهنگ به معنای تبلیغ برای احمدی نژاد و تبدیل هر دانشگاه و وزارتخانه ای به ستاد تبلیغات در جهت هدف مقدس خدمت به ایشان باشد.

عملکرد دکتر حسینی در دانشگاه پیام نور، پس از به وزارت رسیدن علی احمدی، در چند نکته زیر خلاصه می شود:

1. وقتی که دکتر حسینی جانشین علی احمدی شد، چند ماهی بیشتر به پایان دولت اول احمدی نژاد نمانده بود. اما او با نیرویی شگفت آور شروع به عزل و نصب تقریباً همه نیروهای قبلی کرد که بخشی از آنها نیز به صورت باند علی احمدی، در رکاب او به آموزش و پرورش رفته بودند. بسیاری از کارکنان قدیمی و متخصص دانشگاه که فکر می کردند علی احمدی در زمان ریاست خود دانشگاه را پر از افراد بی ربط به دانشگاه کرده و مشتت او باشد را بر همه امور حیاتی دانشگاه حاکم گردانیده، با او باش جدیدی که دکتر حسینی به دانشگاه پیام نور آورد، تازه معنی ارادل و اوایش را فهمیدند و به نظرشان آمد که صد رحمت به علی احمدی. او باش جدید کاملاً یادآور باجگیرها و شرورهای محلات مختلف تهران و شهرستانها بودند و بیشتر از دهات دور و نزدیک بیرجند و خراسان به دانشگاه آمده بودند. با این حال، هنوز برای کارمندان با سابقه تر دانشگاه روشن نبود که در این چند ماه آخر سال و آخر عمر دولت نهم، بزرگواران او باش قرار است چه گلی به سر دانشگاه بزرگ و سراسری پیام نور بزنند، که بزرگترین دانشگاه دولتی ایران است. اما در چند ماه مانده به انتخابات معلوم شد که کلیه این افراد از سردبیر جدید نشریه پیام آوران نور، ارسالی از روزنامه رسالت گرفته تا بقیه افراد همگی بناست که نقش اعضای ستاد انتخاباتی حضرت را در انتخابات دهم به عهده بگیرند. در نتیجه اقدامات زیر در قبل و بعد از انتخابات انجام شد

1. دانشگاه پیام نور و کلیه امکانات آن یکسره در خدمت تبلیغات و چاپ بروشور برای جمهور (احمدی نژاد قرار گرفت و امضای پای بروشورها ستاد مردمی دانشگاهی حمایت از احمدی نژاد بود. در حالی که این بروشورها و تراکتها که با کیفیت عالی و با استفاده از چاپخانه دانشگاه تهیه می شد، کار افرادی بود که بدین منظور استخدام شده بودند و از دانشگاه حقوق می گرفتند.

2. نشریه پیام آوران نور، ارگان رسمی دانشگاه پیام نور، در کنار روزنامه های ایران و کیهان و وطن امروز، به ارگان رسمی تبلیغاتی رئیس جمهور، آن هم در مدتی که استفاده از تبلیغات دولتی ممنوع بود، تبدیل شد. برای اثبات این ادعا کافی است به ده شماره آخر، و به ویژه شماره های مربوط به دوران انتخابات، نگاهی سرسری انداخته شود.

3. مدیران دانشگاه، نظیر خانم محمدی بدر و دیگر مدیران مسئول اعمال فشار به کارمندان و تهیه بیانیه های جعلی از طرف دانشگاهیان برای اعلام حمایت از احمدی نژاد شدند. بسیاری از روسای مراکز و اعضای هیئت علمی دانشگاه در مراکز تهدید شدند که باید حمایت خود را از احمدی نژاد اعلام کنند. استخدام یا امضای حکم اعضای هیئت علمی جدید دانشگاه نیز منوط شد به حمایت آنان از احمدی نژاد. کارمندان از دانشگاه فقط مأمور بودند که با فاکس یا ایمیل یا با تلفن و یا هر وسیله دیگر قضیه امضای بیانیه در حمایت از حضرت را پیگیری کنند. که سرانجام حتی یک نفر هم حاضر نشده بود بیانیه را امضا کند. زیرا برای همه مثل روز روشن بود که حمایت مردمی از موسوی چنان نیرومند است که هیچ کس حاضر نیست نام خود را برای حمایت از احمدی نژاد خراب کند، حتی اگر پای اخراج و غیره در میان باشد.

4. دکتر حسینی در طول انتخابات، به بهانه بازدید از مراکز، شروع به سفر به مراکز مختلف استانها کرد و در هر جا کارمندان را دعوت به گردهمایی برای تشویق به رای دادن به احمدی نژاد می کرد. اما گزارشها حاکی است که کارمندان رغبتی به حضور در این جلسات و استقبال از رئیس که یک دفعه به یاد بازدید افتاده بود نداشتند.

5. در روزهای پس از انتخابات، تازه نقش ارادل و اوایش رهاورد ریاست و خدمات فرهنگی دکتر حسینی با وضوح بیشتری مشخص شد. این افراد سوار وانت و کامیون می شدند و به همراه دیگر ارادلی که با پرداخت اضافه کار روزی دویست هزار تومان، از فاسدترین افراد قدیمی تر دانشگاه بسیج شده بودند، برای چماقداری و سرکوب تظاهرات معترضان به وقوع تقلب و تخلف در انتخابات به خیابانها گسیل می شدند. یکی از این چماقداران، برادر رئیس دیحسابی دانشگاه، فیصل حسینی، است که با الهام از تعلیمات عالییه برادر بزرگتر خود به وظیفه مقدس فرهنگی خود، همانا حمایت از احمدی نژاد اشتغال داشت. نام و نشان افراد دیگر نیز بزودی منتشر خواهد شد.

همه اینها در حالی بود که فعالیت های عادی دانشگاه کاملاً تعطیل یا تحت الشعاع فعالیت های انتخاباتی بود. رسیدگی به دانشجویان و ارتقای علمی دانشگاه و فرهنگ علمی و دانشگاهی چیزی است که در این چند ساله تبدیل به خطرهای دور و مبهم شده است. دکتر حسینی، باتکای همین خدمات فرهنگی جانانه خود و تبدیل دانشگاه دولتی و با عظمت پیام نور به ستاد تبلیغات و سپس چماقدارخانه است که اکنون نامزد وزارت ارشاد شده است تا به قولی معلوم شود که آیا از صفار هرندی بدتر هم ممکن است تصدی وزارت ارشاد را بپذیرد عهده گیرد؟



## نامه همسر محمد رضا جلائی پور

### چشمات هنوز سبز است

فاطمه شمس



## نامه همسر محمد قوچانی

### ۷۰ روز انفرادی



محمد قوچانی با وجود سپری شدن بیش از دو ماه (۷۰ روز) از بازداشت موقت و تبدیل قرار بازداشت به وثیقه توسط دادسرا که در حضور ما به زندان ابلاغ شد اما همچنان در زندان است. در حالی که او با وجود تامین وثیقه باید آزاد شود، بدون وکیل و بدون اطلاع خود و خانواده اش، ناگهان صبح سه شنبه ۳ شهریور ۸۸ به دادگاه تلویزیونی آورده شد. در پرونده آقای قوچانی تاکنون دهها تخلف و بی قانونی رخ داده است که شرح آن بسیار است و در این نامه نمی گنجد. ذیلاً تنها پاره ای از موارد به استحضار می رسد.

او ساعت ۲ بامداد پس از نماز جمعه ۲۹ خرداد ۱۳۸۸ در خانه بازداشت شد و مدتی را در سلول انفرادی گذراند سپس به سلول چند نفره بدون رعایت اصل تفکیک متهمان منتقل شد. طبق قانون، ضابطه قضایی بیش از ۲۴ ساعت نمی تواند متهم را در بازداشت نگه دارد و باید در اسرع وقت پرونده فردی را که از نظر آنان متهم است به دادگاه ارجاع دهند این در حالی است که پس از گذشت حدود ۲ ماه در مراجعه به دادگاه انقلاب متوجه شدیم که پرونده آقای قوچانی به آنجا رسیده و ثبت شده است. قوچانی تقریباً یکماه و نیم از مدتی که در حبس است مطلقاً بازجویی نداشته و به حال خود رها شده و این نقض آشکار قانون فقط برای آزار زندانی است. پس از انقضای مدت دومه دیگر هیچ وجهی برای ادامه این بازداشت قانون شکنانه وجود نداشت و باید روز پنجشنبه ۲۸ مرداد که ۶۰ روز پایان یافت از زندان آزاد می شد اما اعلام کردند قرار وثیقه یک میلیارد ریالی صادر شده است. این قرار سنگین و بدون مبنا بود و معلوم نیست با چه معیاری چنین رقمی تعیین شده است.

در عین حال با زحمت زیادی مراحل کارشناسی سند و توقیف سند انجام و قبل از پایان وقت اداری یکشنبه ۱ شهریور وثیقه تامین شد و نامه آزادی آقای قوچانی به زندان ابلاغ گردید و گفته شد ساعت ۵-۴ بعد از ظهر آزاد می شود. اعضای خانواده از زمان موعود تا حدود ساعت ۱۲ شب در برابر زندان اوین چشم به راه آزادی او بودند و لحظه های سخت و جانکاه را با زبان روزه و بدون افطار می شمردند اما سرانجام گفته شد که او آزاد نمی شود. آنچه این رنج را افزون می کرد این بود که برخی خانواده های دیگر زندانیان نیز مانند ما وضع مشابهی داشتند.

روز دوشنبه دوباره برای پیگیری علت این رخداد غیر منتظره به دادسرا مراجعه کردیم. بازپرس پرونده اعلام کرد از نظر ما آقای قوچانی آزاد است و احتمالاً پرونده دیگری برای ایشان تشکیل شده و یا به دلیل دیگری بازداشت او ادامه یافته است. دفتر رئیس شعبه امنیت دادگاه انقلاب، قاضی حداد هم از ممانعت برای آزادی قوچانی اظهار بی اطلاعی کرد. پس از پیگیری هایی مطلع شدیم که اراده دیگری مانع آزادی قوچانی است و این وضعیت برای برخی دیگر از زندانیان سیاسی که برای آنان وثیقه صادر شده نیز حاکم است.

پرونده دیگری برای قوچانی نمی تواند وجود داشته باشد زیرا بیش از دو ماه است که در زندان بسر می برد و چگونه ممکن است در این مدت که او در بند بوده، ناگهان اتهام جدیدی متوجه او شده باشد. هر صاحب خردی درمی یابد که تشکیل پرونده یا طرح اتهام جدید برای ادامه حبس غیرقانونی و تشدید فشار بر محمد قوچانی است.

جناب آقای لاریجانی آخر بی قانونی و اعمال فشار هم حدی دارد. سخن از اتهام دیگر کاملاً بی مناسبت و پرونده ای که اکنون برای او تشکیل شده نیز اتهامی عجیب و بی اساس است. اتهام او بر هم زدن امنیت کشور از طریق شرکت در جمعاعات و نوشتن مطالب عنوان شده. این را پیشتر هم گفته ام که از نظر ما شرکت در تجمع مسالمت آمیز جرم نیست ولی قوچانی اساساً در هیچ تجمعی شرکت نداشته و این اتهام باعث تعجب شده است.

ادامه حبس قوچانی و دیگر زندانیان سیاسی که وضعیت او را دارند، در حالی که برگه آزادی شان صادر شده است کاملاً غیر قانونی است. طبق قانون زمانی که ادامه بازداشت زندانی پس از تبدیل قرار او حتی یک ساعت هم که باشد، بازداشت غیر قانونی و جرم محسوب می شود. اکنون بر چه اساسی این افراد در زندان هستند و با وجود صدور قرار وثیقه در قرار بازداشت هم به سر می برند؟ چه کسی باید جلوی این بی قانونی ها بایستد؟

بعد از نماز صبح، سپیده داشت می زد و من مست خواب، اما چیزی مرا کشید به سمت تو. در گوشم صدایت آمد. یادم افتاد سه شنبه است و روز بیدارگاه. می دانستم سعید جباریان را می خواهی بیاورند. نمی دانستم تو را هم...

صدای درست شنیده بودم. خودت بودی. خود خودت. اول اسمت آمد روی صفحه سایت ها. این موجودات بی لیاقت، بعد از ۶۷ روز هنوز اسمت را هم درست یاد نگرفته اند چه برسد به اینکه بتوانند اتهامت را معلوم کنند! اول اسم پدرت را به جای خودت زدند، بعد هم فامیلی ات را از فرط عجله در اعلام گندی که داشتند می زدند، نصفه نیمه اعلام کردند. اما برای من همان نامت کافی بود که بفهمم چشمان سبز و هوشیار را با چشم بند کدر و سیاهشان بسته اند و سپس میان آن بیدارگاه رهایت کرده اند. به خود لرزیدم. نه از ترس حضورت، که از شوق دیدنت و از خشمی که در وجودم زبانه می کشید. باز شده بودم همان گنجشک باران خورده عصرهای دوشنبه.

به پدرب زنگ زد. گفتم محمدرضا را آورده اند. سخت بود به او بگویم پاره تنت را بالاخره کشاندند به این نمایش مضحک. به خصوص که دیروز به ملاقات آمده بود و تو روحت از دادگاه امروز خبر هم نداشت. بعد از آن هم به مادرم گفتم. گفتم رضا را آوردند دادگاه مادر! سکوت آنقدر کشدار شد که خودش قطع کرد. فهمیده بود حال و روزم چون است. هر چه باشد مادر است. خوب دخترش را می شناسد. همه این ۶۷ روز با بغض هایم گریست و در برابر خشمم سکوت کرد.

خواب دیگر رفته بود پی کارش. نشستم به انتظار عکست که برسد و بعد از ۶۷ روز بیبیمت. دیدمت. خیره خیره نگاهت کردم و تو هم نگاهم کردی. فرارمان هم همین بود. مگر نبود؟ قرار بود هر وقت دلمان تنگ هم است، فقط به هم نگاه کنیم. بی هیچ حرفی و بگذاریم سکوت همه حرف ها را بزند. نگاه های آرام و مطمئن و لبخند امیدوارانه ات از پشت دوربین ها با من حرف زد. همه این ۶۷ روز را با من گفتی. از پس همین نگاه ها و آن لبخند که نشانه فتح تو بود. دلم برای آن خیرنگار بیچاره نان خور فارس نیز که عکست را گرفت تا تو را اغتشاشگر معرفی کند می سوزد، خودش هم فهمید چه خدمتی بعد از ۶۷ روز دوری به من و تو کرد...

محمدرضاجان!

امروز ایمان آوردم که تو نفس مطمئنه ای! نه یک کلمه بیش و نه یک کلمه کم! آنقدر آرام و مطمئن بودی که انگار کوچکترین غمی از آن همه پرده دری بر دلت ننشسته بود. همه چیز در نظرت لهو و لعبی بی مقدار و پست بود. عوض اینکه سرت را به زیر بیندازی و خودخوری کنی، هر گوشه را با همان نگاه چومش و سبزت گشتی و دوربین های خبرنگاران را بافتی و درست توی درجه خیره خیره نگاه کردی و با لبخندت با ما حرف زدی. درست وقتی چک فلش دوربین ها را دیدی، از همان اتاقی که امروز، محل حضور نیکترین مردان این سرزمین بود، به من و ما خندیدی و گفتی حال من هنوز خوب است و شجاعانه ایستاده ام. نه فقط نگاه تو که نگاه همه آن خوبان و مومن و روزه دار در بند با ما حرف زد. نگاه آرام تو، نگاه نگران رمضانزاده، نگاه دردآور اما هوشیار نبوی، نگاه جسورانه تاجزاده، نگاه پر از سوال و حسرت قوچانی و شهاب، نگاه همیشه خندان امینزاده و بهتی عمیق در نگاه سعید شریعتی عزیز که داشت لحظه لحظه آن بیدارگاه را قصیده ای می کرد در ذهن بلندش و بیش از هر چیز نگاه بی کران سعید جباریان نازنین همه نگاه ها با ما حرف زد، حرف زد و حرف زد.

محبوب من!

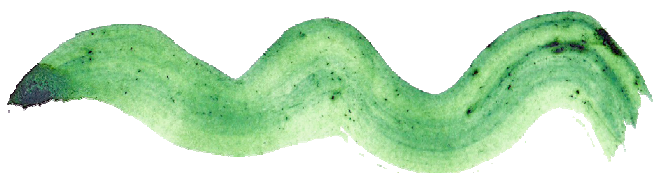
دیدمت. بعد از ۶۷ روز و شب که تصورم از تو یک تجسم ذهنی بود و رویایم دیدن زود هنگامت بعد از آزادی، اما تو را امروز آوردند و مضحکترین جمله ای که ممکن بود را در متن مبتدلی به قلم الکن مرتضوی، به تو نسبت دادند تا دلشان خوش باشد در این مدت طولانی که با اتاق داغ و فحش ناموسی و ضرب و شتم موفق به گرفتن اعتراف نشده اند، لااقل در مقابل دوربین هایشان حاضر کرده اند تا بیش از این تباه و ضایع نشوند.

محبوب مومن و همراهم

می دانم همین حالا هم که آنجا نشسته ای، داری ذکر خدا را در دلت دوره می کنی و دعا می کنی که خدا هدایتشان کند. کاش خدا ببیند با گروهی مسلمان مومن و مظلوم روزه دار چه می کنند. گویی داستان مسجد کوفه از نو تکرار می شود و آن ضربت مسموم این بار درست در محوطه این بیدارگاه بر فرق عدالت فرود آمده است. حضور فاتحانه امروز تو بعد از ۶۷ روز استقامت به همگان اثبات کرد که با حبس جسم، روح بزرگی چون تو را نمی توان به بند کشید. همین طور هم شد. از بند رسته ای تو. چه آن سو باشی، چه این سو.

عماد بهاور عزیز که آزاد شده بود، برایم نوشت، شک ندارم محمدرضا را به دادگاه بیاورند به همه می خندد. آن روز معنای حرفش را نفهمیدم. امروز تا تصویرت را دیدم تازه فهمیدم خندیدن در صحن دادگاه یعنی چه. نیشخند نگاه آرام و مطمئن و لبان پر خنده ات پتک آخری بود که بر سر این بیدارگستران فرود آمد.

نور روی ماهت را تا بیایی چون فانوسی به دست می گیرم تا از هجوم این شب زندگان هراسی به دلم نیفتد. خنده ات از هزار فرسخی لبانم را فتح کرد و امید را در دلم بارور ساخت. چشم هایم هنوز هم سبزند... برای دیدنت، صبور و سبز می مانم.





## نظر ۶ چهره هنری، اجتماعی، سیاسی

### امروز و فردای جنبش سبز

**۶ چهره هنری، اجتماعی و سیاسی در باره امروز و فردای جنبش سبز سخن گفته و جنبه های گوناگون این جنبش را مورد بررسی قرار داده اند.**

### ماشاله آجودانی، پژوهش‌گر تاریخ معاصر ایران حق حاکمیت ملی

درباره‌ی راهکارهای جنبش که من نباید نظر بدهم اما درباره‌ی بستر اجتماعی اش، می‌گویم که آنچه این روزها در ایران اتفاق می‌افتد در حقیقت حاصل جمع مبارزاتی است که ملت ما در سال‌های گذشته برای رسیدن به حق حاکمیت ملی و برای دستیابی به اساسی‌ترین حقوق انسانی‌شان انجام داده‌اند. اگر از این زاویه‌ای که گفتم به جنبش مردم ایران نگاه کنیم، می‌بینیم که این جنبش برآیند تمام جنبش‌های پیشین است. این مدنی‌ترین و کامل‌ترین جنبشی است که جامعه‌ی سیاسی ایران تا کنون به خود دیده است. از این جهت می‌گویم کامل‌ترین که این جنبش تجربه‌ی «انقلاب مشروطه» را پشت سر خودش دارد، تجربه‌ی «نهضت ملی کردن نفت» را دارد و تجربه‌ی «انقلاب بهمن ۵۷» را هم دارد و از پی آن تجربه‌ی سی سال مبارزه‌ی مدنی جاتانه را با یکی از استبدادی‌ترین حکومت‌های تمام تاریخ دنیا دارد. بنابراین، با یک چنین پشتوانه‌ای من امید بسیاری به این جنبش دارم. از این جهت که فکر می‌کنم با هوشمندی‌های که این جنبش تا به امروز در تمام حرکتش داشته است می‌تواند حق حاکمیت ملی ایران را یک بار برای همیشه به دست بیاورد.

و این حق حاکمیت ملی به عقیده‌ی من خواست اول این جنبش است و امیدوارم ما هر چه زودتر به این خواست مهم و حیاتی دست پیدا کنیم.

### هوشنگ اسدی، روزنامه‌نگار خواست‌های مدنی

آنچه این روزها «جنبش سبز» نام گرفته است در واقع جنبش مدنی مردم ایران است که به شکلی جدید و در بستر نسل جوان ایران شکل گرفته است.

اگر در تاریخ معاصر ایران «انقلاب مشروطه» را آغازگر جنبش مدنی به شمار بیاوریم، می‌بینیم که این جنبش بیش از صد سال عمر دارد و در مدت این بیش از یک قرن به راه‌های متفاوتی رفته و خواست‌های متفاوتی داشته است. اما پس از «انقلاب ۵۷»، افرادی که موفق شدند قدرت را در دست بگیرند دست به سرکوب گسترده‌ی جنبش‌های مدنی زدند و غالب نخبگان را به گونه‌ای از صحنه خارج کردند و خیالشان هم این بود که در راه این سرکوب موفق شده‌اند. اما نسلی که در زمان حیات جمهوری اسلامی متولد شده، رشد پیدا کرده و با سیستم ارتباطات جهانی آشنا شده، سرآخ‌در مقابل این سرکوب ایستادگی کرد و خواست‌های مدنی و اجتماعی خودش را مطرح کرد.

خواستی که بیش از هر عامل دیگری بر پایه‌ی آزادی‌های فردی است. این جنبش با تمام جنبش‌های پیشین ایران متفاوت است و حامیان اصلی آن مردم طبقه‌ی متوسطی هستند که توسط ابزار ارتباطات به دنیا متصل شده‌اند. اینها حاضر نیستند که تحت یک حکومت قرون وسطایی زندگی کنند. این موج، صدای بسیاری از مردم ایران است که خوشبختانه به گوش همه‌ی مردم دنیا رسیده است و طبیعتاً مورد حمایت دولت‌های دموکراتیک دنیا هم قرار گرفته است.

در مورد راهکارها هم باید بگویم که جنبش سبز یک جنبش کاملاً مردمی و خارج از خشونت است و همان جوانان، که از داخل این جنبش را پیش می‌برند، می‌توانند راهکارهای ادامه‌دانش را هم تعیین کنند و ما که بیرون از کشور هستیم نمی‌توانیم راهکاری برای این جنبش تعیین کنیم. البته تجارب نسل ما و احوال دیگر جنبش‌های جهانی یقیناً به کار جوانان ایران می‌آید که البته ما هم این دانسته‌ها را در اختیارشان می‌گذاریم. اما چه باید کرد و چه نباید کردها تحت تأثیر شرایط و نیازهای خاص روز تعیین می‌شوند و هیچ فردی نمی‌تواند این بایدها و نبایدها را به جنش دیکته کند به جز همان جوان‌هایی که این جنبش را در داخل ایران زنده نگه داشته‌اند.

### نوشابه امیری؛ روزنامه‌نگار سانسور مطلق

اساساً تا جنبشی وجود نداشته باشد، نمی‌توان آن را زنده نگه داشت. یعنی با حرف و کلام و خبر نمی‌شود جنبشی ساخت و بعد از آن زنده نگه داشت. بلکه این جنبش باید در واقع وجود داشته باشد که دارد. واقعاً این جنبش مردمی در ایران وجود دارد. ما هر روز شاهد هستیم که مردم به شکل‌های مختلف در چهار گوشه‌ی شهر جمع می‌شوند و اعتراض‌شان را به وضعیت موجود نشان می‌دهند. در واقع وظیفه‌ی ما به عنوان یک روزنامه‌نگار این است که آنچه را وجود دارد، به خوبی و درستی منعکس کنیم.

این روزها در داخل سانسور مطلق وجود دارد. حتی ما دیدیم که به عنوان مثال نامه‌ی «آقای کربوبی» به «آقای رهسنانی» را از سایت روزنامه‌ی «اعتماد ملی»، که رسانه‌ی حزبی است که خود آقای کربوبی دبیرکل آن هست، حذف کردند و این یعنی آقایان هر روز بیشتر از قبل عرصه‌ی مطبوعات را تنگ می‌کنند. در نتیجه ما وظیفه داریم که در این شرایط به کمک بیاییم.

اتفاقی که این روزها رخ داده این است که هر چه آقایان فشار بیشتری بر مطبوعات کاغذی و نوشتاری داخل ایران وارد می‌آورند، در عوض در فضای مجازی چه در داخل و چه در خارج، همه روزه راهکارهای تازه‌ای برای خبررسانی پیدا می‌شود. در همین ارتباط روزنامه‌های اینترنتی «سبز» و «موج سبز» و غیره به راه افتاده‌اند. ما باید هر چه را در ایران اتفاق می‌افتد پس از اطمینان از صحت و سلامت خبر، منتقل کنیم و از طریق ایمیل و دیگر ابزار جامعه‌ی مجازی در اختیار مردم قرار دهیم.

### سیمین بهبهانی؛ نویسنده و غزل‌سرای معاصر جدائی دین از سیاست

من در این انتخابات شرکت نکردم چون کاندیداهای ریاست جمهوری را مردم انتخاب نکرده بودند. وقتی از مردمی که شرکت کرده بودند سوال می‌کردم که چرا در انتخابات شرکت کرده‌اند در پاسخ می‌گفتند به دنبال جایگزین و رقیبی برای آقای احمدی‌نژاد هستند. البته نتایج انتخابات برای مردم حیرت‌آور بود. برای همین مردم دست به اعتراض گسترده زدند.

مردمی که با این گستردگی به خیابان‌ها ریخته‌اند، یا باید به آنها اجازه داده می‌شد که نتایج انتخابات را بررسی کنند یا اینکه انتخابات دیگری مجدداً و با دقت بیشتری انجام می‌گرفت. چنانچه یکی از این دو اتفاق می‌افتاد نشان می‌داد که بزرگان کشور به رای و نظر مردم اهمیت می‌دهند و علاقه دارند که کارشان مورد قبول مردم واقع شود. اما چنین نشد و نتیجه بدتر شد و با مردم با خشونت رفتار کردند.

پیشنهاد می‌کنم به هر طریقی که هست حکومت مردم را راضی کند. در غیر اینصورت باعث می‌شود این کینه‌ها ادامه پیدا کند و برای همین حکومت باید از خودگذشتگی و حسن نیت نشان بدهد و به مردم اطمینان دهد که آنچه مردم می‌خواهند حکومت به آن توجه خواهد کرد.

هنوز هم فرصت باقی است و جای امیدواری وجود دارد و مجلس نیز می‌تواند تکلیف خود را با این دولت روشن کند.

در خاتمه یادآور می‌شوم که در ایران موضوع دین باید از سیاست جدا شود. من با قاطعیت می‌گویم که مردم ایران در مقیاس بزرگی به دین بی‌توجه شده‌اند.

### محسن سازگارا؛ فعال سیاسی مقاومت ملی

روز چهارشنبه 14 مرداد (5 آگوست 2009) بعد از پنجاه روز اعتراضات صلح‌آمیز مردم به تقابل در انتخابات که با سرکوب و دستگیری و کشتار آنان همراه شد، سرانجام با دستور آقای خامنه‌ای، آقای احمدی‌نژاد در میان تدابیر شدید امنیتی و با هلی کوپتر از بالای سر مردم معترض به مجلس رفت و خود را رئیس جمهور ایران نامید. مردم نیز متقابلاً در خیابان‌های تهران و سایر شهرهای ایران علیه حکومت نظامی و سرکوب و دستگیری، میرحسین موسوی را رئیس جمهور منتخب و قانونی کشور اعلام کردند. به این ترتیب جنبش سبز نیز وارد مرحله‌ی جدیدی شد که باید آن را مرحله‌ی «مقاومت ملی و مبارزه» برای پایین کشیدن دولت کودتایی و غاصبی که از پشتیبانی روس‌ها نیز برخوردار است، نامید.

استراتژی جنبش سبز در این مبارزه بر سه دسته عملیات متکی است.

۱) عملیاتی که یکپارچگی و مقاومت مردم را تقویت می‌کند.

۲) عملیاتی که کودتاگران را فرسایش می‌دهد.

۳) عملیاتی که به فلج‌سازی حکومت کودتا منجر می‌شود.

در بخش اول کارهایی مثل تظاهرات و راهپیمایی‌های عمومی و بزرگ در مراسم گوناگون (به خصوص مراسم مذهبی) و الله اکبر گفتن روی بام‌ها و یا تحریم عمومی کالاهایی که صدا و سیما تبلیغ می‌کند و کارهایی از این قبیل در دستور بوده است.

در بخش دوم کارهایی مثل تظاهرات پراکنده و برق‌آسا در سطح شهر، تحریم کالاهای خاصی مثل محصولات نوکیا و یا محصولات تولیدی و توزیعی شرکت‌های متعلق به سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، شعاری‌نویسی روی دیوارها و اتوبوس‌ها و ماشین‌های دولتی، افشای اسامی و عکس و مشخصات سرکوبگران و کارهایی از این قبیل به انجام می‌رسد. و در بخش سوم نیز فعالیت ایرانیان خارج از کشور برای منزوی کردن حکومت کودتا در سطح بین‌المللی و فشار برای توقف جنایات و آدم‌کشی‌های کودتاگران و فعالیت‌های فلج‌سازی دیگری که تازه آغاز شده در جریان است. فعالیت‌هایی مثل اعتصاب به سبک

ایتالیایی، نرفتن و عدم مراجعه به ادارات دولتی، کار روی سیستم‌های مخابرات، برق و کامپیوتر حکومت، عدم پرداخت قبوض آب و برق و تلفن و گاز و مالیات و اقساط بانک‌ها، همراهی با اعتصابات کارگری در دستور قرار دارد و در نهایت نیز اعتصابات سراسری پایان بخش این حرکت و مبارزه خواهد بود و جایی است که جنبش سبز کودتاچیان را تسلیم خواهد کرد. جنبش سبز کودکی است که تازه متولد شده و باید مسیر رشد و بالندگی را طی کند. جنبش در سه جهت باید رشد نماید. رشد که در میان طبقات جدید اجتماعی، رشد



## راههای سبز

جنبش سبز نباید روی تضاد میان شرق و غرب برای پیشبرد امر خود سرمایه‌گذاری کند. جنبش سبز نباید طوری حرف بزند که گویا تضاد منافع قدرت‌ها و ابرقدرت‌ها در ایران است که آن را به جنب و جوش انداخته. فاجعه وقتی است که شعار "مرگ بر آمریکا" و "مرگ بر انگلیس" خصلت نمای رای‌دهندگان به احمدی‌نژاد شود و شعار "مرگ بر روسیه" و "مرگ بر چین" خصلت نمای رای‌دهندگان به موسوی.

درس بزرگ نیم قرن زندگی سیاسی من آنست که مستبدین در ایران مدرن هیچ گاه نه متکی بر شرق بر مردم حاکمانی کرده‌اند و نه متکی بر غرب. رفتار حکومت شاه و خامنه‌ای با مردم خویش هیچ‌گاه به فرموده خارجی‌ها نبوده و هر دو از این نظر کاملا مستقل و بر نهادهای امنیتی خود متکی بوده‌اند. منتها چون نه با رای مردم بلکه با زور حکومت می‌کنند در چشم مردم متکی بر بیگانه و غیرمستقل به نظر می‌آیند. ملتی که آزادی را حس می‌کند نمی‌تواند دولت‌ش را به بیگانه متکی ببیند.

هر کس مستبدین کنونی را وابسته و یا متکی بر قدرت‌های خارجی بداند و یا بکوشد با اتکای قدرت‌های بین‌المللی رقیب، جنبش آزادی‌خواهی را در ایران وسعت دهد و به پیروزی برساند؛ نه تنها طرف مقابل را به گمراهی می‌برد که جنبش ما را در جهت منافع خارجی ببیند، بلکه گروه‌های اجتماعی همسو با «سبز» و «ضد سبز» در ایران را هم، طی زمان، به این خطا خواهد انداخت که یک دیگر را وابسته به شرق و وابسته به غرب تصور کنند و این بدترین ضربه به وحدت ملی است.

### علی‌رضا نوری‌زاده؛ روزنامه‌نگار و مفسر سیاسی جنبش گسترده

من در آغاز بگویم که طی سی سال گذشته، ما هیچ‌گاه چنین جنبشی از لحاظ گستردگی اندیشه نداشته‌ایم. ظرف این سی سال همواره ایندولوزی دیوار و پرچم جدایی بود اما حالا اینطور نیست و همه‌ی مردم در یک گروه قرار گرفته‌اند. درباری موج سبز هم بگویم که این موج در واقع برآمده از پیش بودن مردم از طبقه‌ی حاکم است. هیات حاکم نخست بر این عقیده بود که می‌تواند این حرکت پرشور مردمی را به نفع خودش مصادره کند و تمام امتیازهای حاصل از حضور مردمی را در انتخابات به نفع خودش به دست آورد، آنهم بی‌هیچ جابجایی و حرکتی به سوی مردم. در واقع حکومت این جای ماجرا را نخوانده بود که مردم این حرکت آنها را نوعی «اهانت به شعور جمعی» به حساب می‌آوردند و به خیابان‌ها خواهند آمد تا اعتراض‌شان را نشان حکومت دهند. وقتی سه میلیون نفر در ایران راهپیمایی سکوت می‌کنند و هیچ اتفاقی نمی‌افتد، این بدان معناست که ظرفیت‌های فکری جامعه‌ی ما بسیار بالا رفته، چرا که در دموکرات‌ترین کشور های دنیا مثال سونیس و سوئد هم چنین اتفاقی رخ نخواهد داد که سه میلیون نفر تنها با سکوت اعتراض کنند و هیچ آسیبی هم به جایی وارد نکنند. اما وقتی پاسخ سکوت مردم به گلوله داده شد، خون ندادها و سهراب‌ها به زمین ریخت و مردم دیدند که خواست‌هایشان در چهارچوب قانون اساسی‌شان اینگونه سرکوب می‌شود، آنگاه دیگر دیواری که رژیم طی سی سال بالا آورده بود، فرو ریخت و موجی در چهارسوی دنیا بلند شد که از نگاه من سر باز ایستادن ندارد. البته اینجا نمی‌توان از نقش بسیار مهم آقایان کروبی و موسوی به سادگی گذشت. نقش این دو در شکل‌گیری و ادامه راه موج سبز بسیار تأثیرگذار بوده و خواهد بود در عین حال نیز این جنبش به مرور رهبران خودش را پیدا می‌کند. اس. ام. اس، توتینر، فیس بوک و دیگر پل‌های ارتباطی توانسته‌اند رابط آدم‌هایی باشند که سال‌ها از هم بی‌خبر بوده‌اند. این ابزار ارتباط جمعی و حضور مردم و برجیده شدن مرزهای ایندولوزی باعث شده است که جنبش سبز ایران به رودخانه‌ای بدل شود که سر باز ایستادن ندارد. به عقیده‌ی من این جنبش حالا دیگر حرف رای و انتخابات دوباره را نمی‌زند که الان خواست مردم تغییر کل ساختار نظام است.

درباره‌ی راهکارهای ادامه‌ی جنبش هم اضافه کنم که شایسته است تا ما در این روزهای حساس شکیبایی‌مان را زیاد کنیم و حوصله‌ی بیشتری به خرج دهیم. انتظار نداشته باشیم که این جنبش بیاید و مثلا در عرض دو ماه پیروز شود. باید صبر و حوصله کنیم تا این جنبش در جای‌جای کشور ریشه بدواند و به سرانجام برسد.

منبع: سایت گذار



کافی در جهت اجرای عملیات جدید و ابتکاری و رشد جغرافیایی برای رفتن به شهرهای دوردست ایران. هم چنین سازماندهی نیروهای فعال و تاکتیکی‌پذیر ساختن آن‌ها نیاز مبرم این مرحله از جنبش است.

اکنون کودتاچیان هم فهمیده‌اند که با یک عملیات و سرکوب سریع نمی‌توانند جنبش را متوقف کنند و استراتژی فرسایش جنبش را در دستورکار خویش قرار داده‌اند. در این مرحله آن طرفی برنده است که بتواند طرف مقابل را بیشتر فرسوده سازد. این امر هم در گرو ابتکار و نوآوری است. هر طرف که بتواند نوآوری بیشتری داشته باشد ابتکار عمل را در دست می‌گیرد و طرف مقابل و ادار به عکس‌العمل شده و بنابراین زودتر فرسوده می‌شود.

### فرخ نگهدار؛ فعال سیاسی نقش جامعه بین‌المللی

مباحثی که به رویکردها و راهکارهای جنبش اعتراضی مردم برمی‌گردند، بسیار وسیع و پرمناهند. اما من در این نظرسنجی «گذار»، از همه مسایل می‌گذرم و تنها به طرح این سوال بسنده می‌کنم که آیا مردم سایر ملل، قدرت‌های بین‌المللی، و موسسات مدافع حق و عدالت در عرصه‌ی جهانی تا چه حد می‌توانند در تحقق اهداف مردم ایران موثر باشند و جایگاه آنها در این میدان کجاست؟

به گمان من نهادها و گروه‌های فعال در داخل کشور، و حمایت افراد و نهادهای ایرانی خارج از کشور از آنان در تحقق خواست‌های دموکراتیک نقش اصلی و تعیین‌کننده دارند. نقش جامعه‌ی بین‌المللی، نقش تبعی و فرعی است.

حرفم با ایرانیان خارج از کشور، که خود یکی از آنان هستم، این است که نظر به اختناق موجود وظیفه ماست که از هیچ تلاشی برای اطلاع‌رسانی، برای مربوط کردن ایرانیان در داخل کشور به یکدیگر، و برای یافتن مواضعی مشترک در بیان شعارها و خواسته‌ها میان مردم داخل و خارج، فروگذار نکنیم.

در عین حال دولت‌ها و نهادهای بین‌المللی و افکار عمومی مردم کشوری را که در آن زندگی می‌کنیم هم از آنچه در ایران می‌گذرد آگاه کنیم و حمایت‌شان را جلب نماییم. اما تصریح می‌کنم این حمایت محدود است به اعمال فشار به دولت ایران برای رعایت حقوق بشر. تصمیم‌گیری در سایر مسایل بر عهده نمایندگان سایر ملل نیست. اپوزیسیون نباید برای بازداشتن دولت ایران از این یا آن کار، از قدرت‌های خارجی به خواهد بر دولت ایران اعمال فشار کنند.

برای مثال در زمینه‌ی هسته‌ای، در نفی یا تأیید، ما مطالبه‌ای از قدرت‌های خارجی نخواهیم داشت. ما نباید برای تصحیح سیاست خارجی و داخلی کشور - جز در زمینه حقوق بشر - از اهرم فشار خارجی استفاده کنیم. مطالبه وصل مناقشه‌ی هسته‌ای با مساله حقوق بشر در ایران فاجعه است.

اطلاع‌رسانی و جلب حمایت معنوی مردم سایر ملل عرصه دوم کار ما در سطح بین‌المللی است. این حق ماست که «مانند اندیشیان» خودمان را در عرصه‌ی بین‌المللی پیدا بکنیم و آنها را در جریان خواسته‌ها و مطالبات خودمان قرار دهیم. حمایت معنوی آنها در تقویت روحیه و اعتماد به نقش جنبش ما بسیار موثر است.

به جز این دو مورد، یعنی اعمال فشار به دولت ایران در زمینه‌ی نقض حقوق بشر و مراجعه به افکار عمومی برای جلب حمایت مردمی، هیچ عرصه‌ی دیگری را برای فعالیت بین‌المللی و مراجعه به عوامل غیرایرانی ضرور و مناسب نیست.

جلب حمایت بین‌المللی برای شکست دادن این یا آن جناح و جریان سیاسی در انتخابات یا در هر رقابت سیاسی دیگری کاری فوق‌العاده زبان‌بار و تفرقه‌افکن است. نتیجه این کار تشدید سوءظن جریان‌های سیاسی از یکدیگر و تشدید بدبینی افشار اجتماعی از یکدیگر است. به رهبران گروه‌های «اپوزیسیون» در ۳۰ ساله اخیر نگاه کنید. هرکدام که بهتر موفق شدند بر قدرت‌های خارجی متکی شوند در چشم مردم ایران منزوی‌تر شدند.

در زمان مشروطه تصور خیلی‌ها این بود که مشروطه‌خواهی اساسا یک فکر یا یک توطئه انگلیسی است و مشروطه‌خواهان اصلا از انگلیس پول می‌گیرند. در ذهن مشروطه‌خواهان هم مستبدین «روسی» بودند.

زمانی بود که توده‌ای‌ها مصدقی‌ها را «آمریکایی» و مصدقی‌ها هم توده‌ای‌ها را «روسی» و هر دو شاه‌دوست‌ها را «انگلیسی-آمریکایی» می‌خواندند.

اکنون در مسیر این جنبش سبز متأسفانه بار دیگر آن حس نفرت‌انگیز دوباره ممکن است سر بلند کند. طرفداران احمدی‌نژاد فکر می‌کنند طرفداران موسوی هم از آمریکا و انگلیس و غرب پول و حمایت می‌گیرند و بسیاری از مخالفان هم بر این تصورند که احمدی‌نژاد دست پخت روس‌ها و چینی‌هاست.

چون منافع استراتژیک آمریکا و غرب در ایران با منافع روسیه و چین در اکثر موارد متفاوت است لذا آنها عموما سیاست‌ها و امیدهای متفاوتی نسبت به کشاکش‌های میان نیروهای سیاسی در ایران داشته‌اند.

جناح‌های سیاسی در ایران نباید پای قدرت‌های بزرگ در منازعات داخلی کشور باز کنند. تکرار کاری که رهبران سیاسی دو کمپین در اوکراین یا لبنان کردند، در ایران اشتباه‌ترین کار است. وضعیت ایران با اوکراین یا لبنان از اساس متفاوت است. بحران سیاسی در ایران بحران قومی نیست. در ایران معرفی کمپین مقابل جنبش سبز به عنوان «روسی-چینی» همانقدر ضایع است که کار علیرضا مجتبی معاون دادستان کل کشور سابق بر آمریکایی و انگلیسی خواندن فعالان جنبش سبز. «سبز» و «ضد سبز» در ایران بعد قومی -ملی ندارد؛ اگر داشت هر دو کمپین دنباله‌های بین‌المللی و پیدا می‌کرد. فکر نکنیم در کشوری که جناح‌های سیاسی همیگر را «نوکر اجنبی» می‌بینند صنوق رای می‌تواند میزان و فصل‌الخطاب شود.



## تحلیل هفته

### همراه شو رفیق.....

#### سردبیر

و هفته اول شهریور ماه 1388، با خوفناکترین خبرها شروع شد: یافتن گورهای دستجمعی از قربانیان کودتا. و با "رسواترین نمایش دادگاهی در سی سال اخیر" پایان گرفت.

کودتا گران می کوشند به شیوه سی سال گذشته بعد از زدن ضربه های اول و دوم، بقیه مسیر را با چراغ خاموش و بصورت خزنه پیش بروند و با گام های حساب شده تاکتیکی به هدف نهایی خود که اخبار جدید بر آنها پرتو بیشتری افکنده دست یابند.

خبرهای تازه ای که این هفته منتشر شد، نشان داد که کودتای 22 خرداد از چهار سال پیش تدارک دیده شده است و جابجایی گسترده در سپاه و بسیج بانظارت کارشناسان امنیتی روسیه برای رسیدن به اهدافی با دامنه های زمانی متفاوت بوده است.

اکنون روشن است که وقتی ضربه های اول و دوم با کمک نیروهای حماس و حزب اله وارد شد گماهی می رفت همه چیز تمام شده باشد. اما مقاومت مردم و ایستادگی مثلث موسوی- کروی - خاتمی، کودتا چپان را در رسیدن فوری به اهداف خود با مانع جدی روبرو کرد. در شکاف زمانی بدست آمده، نیروهای میانی درون نظام برهبری هاشمی رفسنجانی هم امکان ارزیابی و حضور پیدا کرده اند.

حضور نیرومند مردم که به پشتیبانی جهانی انجامیده و از طریق رسانه ای سبب افشای جنایات بی سابقه کودتا چپان شده، سه جبهه را از هم متمایز کرده است.

جبهه کودتا چپان که سخنان بسیار حساب شده هاشمی رفسنجانی نشان داد که از "دستور رهبر" هم "اطاعت" نمی کنند؛ در تلاش است مواضع بدست آمده را مستحکم سازد و زمینه را برای یورش دیگری که هدفش "دانه درشت ها" و به گفته احمدجنتی "سران اغتشاشات" است فراهم سازد و "ریشه قننه" را بکند. فشار هر روزه کیهان که به اتاق فکر کودتا وصل است، نشان می دهد که میر حسین موسوی در راس کسانی است که دستگیری آنها برنامه ریزی شده و سپس نوبت به کروی، خاتمی و حتی هاشمی می رسد.

سناریو نویسان ناشی کودتا در تلاشند محمد خاتمی را به «جرج سوروس» «میلیاردر آمریکایی که در کيفر خواست «پدر انقلاب های مخملی» خوانده می شود، وصل کنند.

رحیم مثنایی هم که بیشتر از پیشتر "نقش ویژه" اش را آشکار می کند، برای هاشمی پرونده می گشاید. پاسخ دفتر هاشمی رفسنجانی به او سخت گویا است: "علی رغم تلاش شخصیت های مبارز و بزرگ انقلاب برای آرام کردن فضا و خنثی کردن القانات دشمنان خارجی به نظر می رسد توطئه های بسیار پیچیده برای القای اختلاف بین ارکان نظام اسلامی وجود دارد.."

دادگاه نمایشی هم که برای زمین سازی این دستگیری ها، دلسرد کردن مردم و نیروهای بدنه اصلاح طلبان به صورت سریالی ادامه دارد، در این هفته "زنگ" انحلال سازمان مجاهدین و جبهه مشارکت را بصدا در آورد. زنگی که در دهه شصت با انحلال حزب توده پایان "چپ" را رقم زد. این کارکرد درونی، هدف بزرگتری را هم در بیرون دنبال می کند و آن ارائه چهره "صدچپ" از کودتا به غرب و بویژه آمریکاست.

عکسی که این هفته از دیدار "دانشجویان خط امام" با آیت اله خمینی انتشار یافت، یاد او را این نکته مهم تاریخی بود که محمود احمدی نژاد جزو جناح ضد آمریکائی این دانشجویان نبود و اصرار می ورزید بجای سفارت آمریکا، سفارت شوروی اشغال شود. این دیدگاه را می توان در اقلیت رهبری "سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی" هم یافت که با کمک آیت اله راستی- از جانبداران انجمن حجتیه - ابتدا کوشیدند فرمان انحلال سازمان را از آیت اله خمینی بگیرند و چون موفق نشدند انشعاب کردند و به سپاه پاسداران رفتند. اگر امتداد این اندیشه را بتوان از آیت اله راستی به

علی اکبر ولایتی و سید علی خامنه ای در انجمن حجتیه مشهد یافت، حلقه نه تنها کامل می شود؛ بلکه به سازمان اخوان المسلمین پیوند می خورد و معنای منطقه ای می یابد.

حذف چپ مذهبی و زندانی کردن سران آن می تواند برگ برنده ای برای کودتاچیان باشد که از چهار سال پیش در جست و جوی راه مذاکره مخفی با آمریکا هستند و امروز در سیاست جدید اوپاما این امکان را نزدیک می یابند. خبر تکذیب نشده پیام مخفیانه رئیس دولت کودتا برای آمریکا مبنی بر تمایل به مذاکره در جریان اجلاس آتی سازمان ملل در رنیو یورک به این گمانه قوت بیشتری می بخشد.

زمان به نفع این جبهه نیست. نزدیکی بازگشائی دانشگاهها و مدارس، افشای جنایات هولناک کودتاچیان؛ نشستن صادق لاریجانی بر مسند ریاست قوه قضائیه، برگماری وزیر معزول اطلاعات به دادستانی کل کشور و طرح ضرورت بازگرداندن اختیارات دادستانی تهران به دادستانی کل سبب بسود این جبهه نیست که با از دست دادن سعید مرتضوی ضربه مهلکی خواهد خورد.

درخواست محاکمه سعید مرتضوی از جانب احمد توکلی در این هفته، همراه با این خبر بود که دستور دستگیری سران جبهه اصلاحات توسط او صادر شده است. علاوه بر اینها جبهه کودتا در مجلس هم بخشی از نیرومندترین رهبران خود را از دست داد و اخبار حکایت دارد که چند وزیر از مجلس رای اعتماد نخواهند گرفت.

جبهه میانه برهبری هاشمی رفسنجانی زیرکانه در کار تشکل روحانیونی است که ادامه نظام را بدون گروه بندی احمدی نژاد والیته بانندکی اصلاحات در برنامه خود دارند. این جبهه تا کنون توانسته وضعیت بسیار شکننده آرایش قوا را حفظ کند و مانع از یورش دیگری توسط کودتا چپان شود. نماز و راهپیمائی قدس که خبر از شرکت سبزه ها در آن می رسد، سبب تقویت موضع هاشمی و جناح میانه هم خواهد شد.

جبهه مردم که "جنبش سبز" نام دارد، صفوف خود را مستحکم می کند. در "بالا" تدارک تشکیلاتی فراگیر و مردمی فراهم می آید. برای اولین بار است که بخشی از "نظام" با مردم پیوند می خورد. هم اکنون خانواده های سران اصلاح طلب دستگیر شده، سفره های افطار خود را پشت دیوار اوین در کنار مردم پهن می کنند. همسران و فرزندان زندانیان یکصدا شده اند. همه دیکتاتور را شانه رفته اند. نامه همسر جلالی پور همانقدر تکان دهنده است که فریادهای مادر ندا.

پیوندی که افراطیون نگذاشتند در کنفرانس برلین بین نخبگان شکل بگیرد، اکنون در بدنه استوار می شود.

مهمتر از همه جوانان سبز در همه جای پیوندهای خود را استوار می کنند. جنبش سبز اکنون و در فاصله دو ماه، صاحب تشکیلات مدرن، روزنامه سراسری سبز با تیراژی نزدیک به نیم میلیون، نشریات مختلف و برنامه ریزی نسبتاً منسجم است.

این جنبش جوان و بالنده ضعفهای خود از جمله عدم پیوند ارگانیک با کارگران و معلمان و دیگر اقشار جامعه را جبران خواهد کرد.

نهال آزادی بار دیگر سر بر آورده و در زیر آفتاب استبداد در خون ندا و سهراب روئیده و دو ماهه راه صد ساله رفته است. این آغاز پایان استبداد است. کاری سترگ و تاریخی که شتاب، تند روی، تک روی و جدایی طلبی سبب مرگش خواهد شد.

استبداد درد مشترکی است که هرگز جدا جدا و بی رزم مشترک درمان نمی شود. پس:

• همراه شو رفیق...

## پنج نکته درباره جنبش

### مراد فرهادپور

می توان بی هیچ نشانی از ناسیونالیسم اعلام داشت که ایران به واقع فرانسه خاورمیانه است. جنبش های سیاسی راستین همواره در تقابل با بدیل های ممکن، امر ناممکن را طلب می کنند و بدین سان چارچوب وضعیت را در هم می شکنند و راه جدیدی باز می کنند. پنج چیز باید درباره این جنبش بدانیم:

1- مردم ایران بار دیگر به پا خاسته اند. جنبش 22 خرداد آن چنان آشکارا سیاسی است که به راحتی می توان بر اساس آن، و با گوشه چشمی به برخی نوشته ها و گفته ها و رخداد های سیاسی چهار سال گذشته، این حقیقت را بار دیگر تکرار کرد که: آری مردم فکر می کنند؛ که سیاست یعنی خطر کردن، باور کردن، دفاع کردن، و بسط حقیقتی معین در وضعیتی معین، هر چند که این حقیقت در چارچوب زیان و معرفت مسلط و رسمی چیزی است بیان ناپذیر و ناشناختنی و نهایتاً ناموجود و "ناچیز" (خارجی، حاشیه ای، رسانه ای، شمال شهری)؛ که فرایند سیاسی "چیزی" است فراتر از منافع، مطالبات، هویت ها، و تفاوت های خاص یا جزئی؛ که سیاست بدون سرکوب تفاوت ها حقیقتی کلی را دنبال می کند و با این کار هر فرد و هر گروهی را دو نیم کرده، در برابر انتخابی میان امر کلی و منافع جزئی قرار می دهد.

2- جنبش سیاسی مردم ایران در منطقه ای رخ می دهد که مردمانش از فقرای پاکستانی تا ثروتمندان اماراتی جملگی منفعل و غیرسیاسی اند، منطقه ای انباشته از قربانیان بی زبان که یگانه عوامل فعال آن عبارتند از دولت های مستبد و دست نشانده، قدرت های خارجی اشغالگر و مداخله جو و گروه ها و سازمان های تروریستی بنیادگرای مبتنی بر انواع هویت های مذهبی و قومی. با توجه به قیام های سیاسی پی در پی مردمان ایران می توان بی هیچ نشانی از ناسیونالیسم اعلام داشت که ایران به واقع فرانسه خاورمیانه است. جنبش های سیاسی راستین همواره در تقابل با بدیل های ممکن، امر ناممکن را طلب می کنند و بدین سان چارچوب وضعیت را در هم می شکنند و راه جدیدی باز می کنند. به همین سبب جنبش 22 خرداد نیز با نفی چارچوب امنیتی مسلط بر سیاست موجود که همه چیز را در انتخاب میان هژمونی سرمایه داری نولیبرال یا بنیادگرایی ارتجاعی خلاصه می کند، هم طرح آمریکایی صدور دموکراسی به خاورمیانه بزرگ از طریق جنگ را



## نظام و جنبش سبز

### مجید محمدی

تحلیل محتوای کیفرخواست‌ها، دفاعیات و اعترافات متهمان محاکمات فعالان سیاسی و مطبوعاتی بسیاری از وجوه کمتر شناخته شده‌ی هیئت حاکمه‌ی موجود در ایران را روشن می‌کند. از مجرای این محاکمات به خوبی آشکار می‌شود که حکومت موجود چه نوع رویکرد و برخوردی با آرا و عقاید اجتماعی و سیاسی و فرهنگی دارد، با کدام نظریه‌ها و باورها دشمنی می‌ورزد، کدام اهداف سیاسی و تبلیغاتی را در شرایط پس از اعتراضات میلیونی مردم دنبال می‌کند، مخاطبان و عمدتاً نیروهای حافظ آن کدامند و چگونه مورد پشتیبانی فکری و ایدئولوژیک قرار می‌گیرند، و در نهایت چنان رویکرد و آن گونه اهداف و این گونه مخاطبان چه نتیجه‌ای را به بار خواهند آورد.

### مواجهه‌ی نظامی - قضایی با دیدگاه‌ها

مجموعه‌ی حاکمیت با صرف صدها میلیارد تومان در موسسات تحقیقاتی دولتی و نیمه دولتی در حوزه‌ها و هزاران میلیارد تومان در رسانه‌های دولتی از مواجهه‌ی نظری با مخالفان خود در سه دهه‌ی گذشته عاجز مانده است. سانسور کتب، بستن نشریات و اخراج اساتید دگر اندیش نیز به حل مشکل وجود دیدگاه‌های رقیب یاری نرسانده است. به همین دلیل باید نظریه پردازانی مثل حجاریان را بازداشت کرد و وی را با انواع مشکلات جسمی و بیماری هفتاد روز در انفرادی نگاه داشت و با نگاه داشتن شیشه‌ی عمر و گروگان گرفتن اعضای خانواده یا ضرب و شتم به آنها اثبات کرد که

۱) دیدگاه‌های ماکس وبر (بالاخص نظریه‌ی سلطانیسم وی در مورد جوامع شرقی) و یورگن هابرماس و تالکوت پارسونز به کار جامعه‌ی ایران نمی‌خورند، ۲) کتب و دروس دانشگاهی بالاخص در حوزه‌ی علوم انسانی را باید از دیدگاه‌های متفکران غربی پاک کرد، و ۳) بومی کردن دیدگاه‌ها و نظریه‌های غربی کاری بی‌حاصل است. مصباح یزدی و دیگر ولایت گرایان سه دهه است که می‌خواهند این نکات را به منتقدان خود بقبولانند و نا موفق هستند در نهایت این کار به بازجویان بند ۲۰۹ سپاه و همکاران سعید مرتضوی سپرده شده است.

اوج شگفت انگیزی محاکمات فعالان سیاسی و مطبوعاتی اران‌های متن نوشته شده به نام سعید حجاریان در محاکمات بود. سعید حجاریان قادر به تکلم نیست و در دهه‌ی گذشته غیر از مطالب بسیار کوتاه و بریده بریده از وی منتشر نشده است. این متن برای پاسخ به مخاطبان حجاریان از قلم خود وی نوشته شده بود (عکس متن وی را نیز در رسانه‌های دولتی منتشر کردند) و به همین علت باید سعید شریعتی قرائت کننده آن می‌گفت: «از مجموعه دانشگاهیان و دانشجویان، خبرگان و نخبگان کتبا درخواست می‌کنم مانند سایر متون حجاریان به این متن توجه ویژه کرده و آن را در آینده مورد نقد و بررسی قرار دهند.» بازجوی مربوطه احتمالاً اطلاع ندارد که با متن حجاریان به عنوان یک سند محاکمات استالینی بر خورد خواهد شد و نه یک متن تنوریک از یک نظریه پرداز.

### انتظارات از جلسات محاکمات

محاکمه‌ی فعالان سیاسی و مطبوعاتی با شش هدف مشخص انجام شد که به صراحت در جای جای اعترافات، دفاعیات از پیش هماهنگ شده یا نوشته شده برای متهمان و متن کیفرخواست تکرار شده‌اند. هدف اول بازگرداندن مشروعیت نظام از طریق پس گرفتن قول به تقبل است. همه‌ی آنها که با صدای بلند در داخل کشور گفته بودند تقبل شده باید در زندان و تحت فشار بازجویان در نمایش قضایی حرف خود را پس می‌گرفتند و سخن «مگر با یازده میلیون رای می‌شود تقبل شده باشد.» رهبری نظام را تایید می‌کردند که هدف دوم اثبات دست داشتن کشورهای غربی در راهپیمایی‌های میلیونی مردم بود که با آوردن چند کارمند بومی سفارتخانه‌ها به دادگاه و اقرارهای آنها و ذکر نمونه‌هایی تحریف شده از نظریه پردازان غربی جنبش‌های غیر خشونت آمیز انجام شد.

هدف سوم یک کاسه کردن همه‌ی مخالفان و قرار دادن همه باطل در برابر همه‌ی حق (هیئت حاکمه) بود. از همین جهت طرفداران سلطنت یا مجاهدین خلق که پرونده‌ی آنها به موضوعاتی دیگر مربوط می‌شد و چندین ماه قبل از انتخابات بازداشت شده بودند، جوانان عادی که در تظاهرات دستگیر شده بودند (به عنوان اغتشاشگر)، کارمندان ایرانی سفارتخانه‌های غربی که برخی از آنها دو شب قبل فقط برای حضور در این صحنه از نمایش و جور کردن جنس متهمان بازداشت شده بودند، یک مورد شهروند خارجی، یک شهروند ایرانی- امریکایی و دستچینی از اعضای عموم گروه‌های اصلاح طلب و روزنامه نگاران در کنار هم در ساختمان دادگستری کنار هم نشاندند تا مخاطبان این دادگاه‌ها همه باطل را یکجا در کنار هم ببینند.

هدف چهارم اثبات نظریه‌هایی است که رهبری و دستگاه رسانه‌ای وی دو دهه است عرضه می‌کنند: توطئه‌ی براندازی نظام توسط غرب و همکاری همه‌ی مخالفان حتی بدون تمسک با خشونت با دشمن در این جهت.

هدف پنجم اثبات خوش رفتاری حکومت با مردم است که باید از زبان زندانیان تحت فشار بدان اشاره می‌شد تا واقعیات مربوط به شکنجه‌ها و تجاوزهای جنسی در بازداشتگاه‌ها تحت الشعاع قرار گیرند. هدف ششم اثبات قداست و تصمیم گیر نهایی بودن رهبری و اعلام وفاداری همگانی به ولی فقیه است که با بحران مشروعیت جدی دست در گریبان است. در متن همه‌ی اقرارها و دفاعیات متهمان و وکلای تسخیری (منتخب سعید مرتضوی) این نکته ذکر می‌شود که با "مقام معظم" رهبری است که از سر تصصیرات

کنار می‌زند، و هم واکنش تروریستی و ارتجاعی امثال القاعده و طالبان به این طرح را. ایران که تا چندی پیش استثنای شر محسوب می‌شد، اکنون به مدد این جنبش بیگانه راحل واقعی دموکراتیزه شدن خاورمیانه اسلامی از درون به شمار می‌رود و می‌توان آن را در تقابل با تصویر سیاه رسانه‌ها (و رمان‌ها و فیلم‌های "هنری" جشنواره پسن) یگانه استثنای خیر، تجسم زنده و مشهود سیاست راهی‌بخش جهان‌شمول، و کلید صلح منطقه یا حتی صلح جهانی دانست.

3- همه‌ی حملات به جنبش 22 خرداد، چه حملات ارتجاعی بیرونی و چه نقدهای درونی، عملاً با نادیده گرفتن اولویت سیاست، از این جنبش قرائتی فرهنگی ارائه می‌دهند: «انقلاب محملی» که خود چیزی نیست مگر تناقضی مفهومی و نشانه‌ی فروپاشی فکر در جهان سیاست‌زده‌ی پست‌مدرن، از یک سو، و از سوی دیگر، نقدهایی که هنوز به نظریه‌های دگم گذشته بیش از واقعیت بدیهی و شهود سیاسی مردم بها می‌دهند و می‌کشند به یاری انواع تفاسیر تنوریک دلخواهی و خوش‌شای فر هنگی، برپین خویش از سیاست و در غلطین به ورطه‌ی کین‌توزی‌های حقیر شخصی را به‌نحوه توجیه کنند.

در تقابل با همه‌ی این دیدگاه‌های فرهنگی، این در واقع اولویت سیاست بود که نه فقط ما را از بن‌بست انحطاط فرهنگی نجات داد بلکه خود فرهنگ را نیز احیا کرد. ملتی که تا همین چند ماه پیش به لطف سرکوب و انزوای فرهنگی و فساد و انحطاط اخلاقی به جایی رسیده بود که جز مازوخیسم فرهنگی و تکرار کلیشه‌هایی چون «ما که فرهنگ رانندگی نداریم نباید اتومبیل سوار شویم» برایش باقی نمانده بود، به ناگهان با شور و شعوری جمعی بنیان فرهنگ خود را دگرگون می‌کنند (تغییر ماهیت عمل "بوق زدن" از نوعی جنون مدنی به شکلی از مبارزه سیاسی خود بهترین مثال است) و در غالب تظاهرات چند میلیونی منضبط و خودانگیخته به صحنه می‌آید، کاری که ملل متمدن دنیای آزاد نیز به احتمال قوی از انجام‌اش ناتوان‌اند و ناخودآگاه حسرت‌اش را می‌خورند. ساخته شدن فرهنگ توسط سیاست خود را در این واقعیت طنزآمیز نیز جلوه‌گر می‌کند که جنبشی که متهم بود صرفاً ساخته و پرداخته‌ی رسانه‌هاست، پس از سرکوب و اخراج رسانه‌ها به دلیل اوج‌گیری جنبش، عملاً فرهنگ ژورنالیسم و کار رسانه‌ای را دگرگون ساخت و شکلی مردمی، دموکراتیک، غیروابسته به پول از تولید و توزیع خبر توسط خبرسازان را ابداع کرد که نقظه‌ی مقابل فرهنگ رسمی رسانه‌های سرمایه‌سالار و بوروکراتیک جهانی است.

4- جنبش 22 خرداد به واسطه‌ی خصلت سیاسی‌اش عملاً کل تاریخ معاصر ایران، به ویژه تاریخ سی سال گذشته، را در یک فاصله زمانی فشرده و به لحاظ سیاسی بسیار غنی گرد آورده است، طوری که تقریباً همه‌ی فرازها و ایده‌های برجسته‌ی این تاریخ به نحوی در نمادها و شعارها و رخداد‌های این پنجاه روز تکرار و نقل قول شده‌اند. تانجاکه به سی سال گذشته مربوط می‌شود، جنبش 22 خرداد عملاً شکلی از رستگاری امیدها و آرمان‌های برابرفرته‌ی این دوره است، و از این رو نه فقط تکرار طنزآمیز انقلاب 57 نیست بلکه تداوم و تحقق پتانسیل حقیقتاً سیاسی رخداد 57 است. تاکید مکرر و به‌غایت هوشمندانه‌ی رهبری جنبش بر کنش و تفکر و خلاقیت مردم، و اشاره مداوم و صبورانه به پیوند جنبش با ارزش‌ها و آرمان‌ها و توان‌های حقیقی رخداد انقلاب 57 گویای اولویت سیاست بر همه‌ی تفاسیر فرهنگی و فقهی و کلامی است، زیرا فقط قدرت نجات‌بخش سیاست است که به ما اجازه می‌دهد حتی عنوان "انقلاب اسلامی" را نیز دگرباره معنا کنیم.

جنبش 22 خرداد که بر اساس درایت و شهود سیاسی مردم عملاً شعارها، نهادها و نمادهای مصادره شده‌ی انقلاب را یک به یک از آن خود کرده است، فی‌الواقع نوعی حرکت در جهت عکس، نوعی به عقب بازگرداندن نوار تاریخ است که در طی آن، توان‌های بالقوه‌ی رخداد 57 دوباره احیاء می‌شوند، و آن انرژی مزاددی که توسط حاکمان در مسیر ساخت دولت استبدادی مصادره گشته بود یا به ناگزیر در مسیر دفاع از کشور در برابر حمله صدام صرف شده بود، بار دیگر به دست خود مردم آزاد می‌گردد، تا بدین‌سان انتخاب‌های قدیمی دوباره انتخاب شوند و گذشته‌ی از دست‌رفته از نو به شکلی صریح‌تر و کلی‌تر، و فارغ از سلسله‌مراتب و تمرکز کاریزماتیک، دوباره تجربه شود. 5- تحقق این تجربه بی‌شک مستلزم درایت، صبر، و پایداری است. زیرا اگرچه پیروزی جنبش در عرصه‌ی نمادین و واقعیتهای انکارناشدنی است و هیچ ترفندی نمی‌تواند این واقعیت را محو یا حتی کم‌رنگ سازد و مشروعیت از کفررفته را احیا کند، اما تبدیل این پیروزی به واقعیت تجربی (یعنی همان فرایندی که به رغم هراس مرتجعان، و در واقع به میانجی هراس و اشتباه‌کاری آنان، همراه با گذشت زمان ضرورتاً تحقق خواهد یافت) از دیدگاه امروزی ما مستلزم تحقق شروطی معین است. برخی از این شروط عبارتند از: برجسته کردن خصلت مردمی، و در نتیجه مسالمت‌آمیز، جنبش؛ تثبیت پیروزی و دستاوردهای نمادین جنبش در قالب نهادها، به‌ویژه نهاد سراسری جبهه مردمی که پیش‌تر رهبران جنبش و شمار کثیری از مردم به ضرورت فوری و فوری آن اشاره کرده‌اند؛ حفظ قدرت خلاق و استقلال سیاسی جنبش به مثابه منشأ و نیروی برساننده هر شکلی از آزادی و عدالت و دموکراسی، و جلوگیری از تبدیل آن به ابزار صرف هر شکلی از کشورداری، در عین باز گذاشتن فضا برای مذاکرات کسانی که کارشان کشورداری و "سیاستمداری" است؛ پافشاری بر آزادی‌های قانونی و مقاومت در برابر سرکوب غیر قانونی اعتراضات مردمی و ادامه تلاش برای آزاد ساختن زندانیان سیاسی و رسیدگی قانونی به جنایات - که البته ادامه صبورانه‌ی جنبش و گسترش اعتقاد همگانی به پیروزی آن در ورای حوادث و ترفندهای تبلیغاتی و نمایش عاجزانه قدرت ستروان یا همان زور عریان، خود بهترین شکل تحقق چنین تلاشی است.





متهمان بگذرند (به علاوه این عبارت از زبان زندانیان که "تقاضای عفو از مقام معظم رهبری را دارم").

### مخاطب متن کیفر خواست‌ها

مخاطب این کیفرخواست‌ها نه مردم کشورهای دیگر است و نه اکثریت مردم ایران. آن دسته از مردم دیگر کشورها که اخبار ایران را دنبال می‌کنند و به رسانه‌های آزاد دسترسی دارند می‌دانند که این افراد در چه شرایطی بازداشت شده، مورد بازجویی قرار گرفته و در چه شرایطی محاکمه می‌شوند. هیچ یک از این شرایط با استانداردهای معمول اکثریت مردم ایران نیز سی سال است با این روش‌ها آشنایند و می‌دانند این انطباق ندارد نمایش‌ها برای آنان نیست و اگر باشد تنها نمایش قدرت غیر عقلانی و غیر مشروع حکومت است. این نمایش تنها برای پشتیبانی ایدئولوژیک و تقویت پایگاه نظامی امنیتی رژیم و نیروهای هیبتی، بسیجی و لباس شخصی‌هایی است که در خیابان‌ها به سرکوب برای آنها شینین طلب عفو از مقام رهبری کافی است تا مخالف خود را مردم می‌پردازند تحقیر شده ببینند و کیفیت رساندن افراد به این مرحله اهمیتی ندارد. سرکوب کننده از اینکه مخالف وی تحت فشار حرفش را پس بگیرد ارضا می‌شود. محاکمه کنندگان می‌خواهند به نیروهای سرکوب خیابانی خود بقبولانند که «ببینید اینها جریمه ندارند تحت شکجه پای حرف‌های خود بایستند. پس قوی باشید و به سرکوب ادامه دهید»

### دستاوردهای سیاسی

دستاوردهای این دادگاه‌ها برای مخالفان نظام بسیار بیشتر از هیئت حاکمه است. دستاورد اول پایان ابراز وفاداری به نظام به عنوان کلیتی مجهول و مبهم است که از نگاه هیئت حاکمه مساوی با رهبری و وفاداران به وی است. وقتی وکلای استخدامی هیئت حاکمه وظیفه دارند وفاداری متهمان به نظام و رهبری را یادآور شوند، این عبارات به مایملک هیئت حاکمه تبدیل می‌شود و نه کسانی که مورد تعقیب آن واقع شده‌اند. با اطمینان می‌توان گفت که نیروهای محاکمه شده و هم حزبی‌ها و هم جناحی‌های آنها همان اقرارها و اعتراف‌های بیان شده در دادگاه را در بیرون دادگاه و در فضای عمومی نمی‌توانند تکرار کنند. این که "ما به نظام وفاداریم" یا "در چارچوب جمهوری اسلامی باید کار کرد" سخنانی است که افراد نه در گفت‌وگوی آزاد یا رسانه‌های مستقل بلکه در سپاه‌چال و تحت شکنجه نوشته یا بیان کرده‌اند و از آنها پذیرفته نیست که همان را بیرون دادگاه تکرار کنند. این دادگاه‌ها نیروهای سیاسی باورمند به قانون اساسی رژیم را نه یک گام بلکه چند بلکه عدالت و حق محوریت دارد پرتاب می‌کند. گام از گذشته به آینده‌ای که در آن نه "نظام

دستاورد دوم گرفتن رانت رقابت سیاسی از رژیم است. حکومت ولایت فقیه از سه رانت ثروت بادآورده ناشی از منابع نفتی به جای مالیات، تمرکز سنتی قدرت، ثروت و منزلت در حکومت مرکزی (دولت بی‌حد، ملت بی‌حق) به جای قدرتمند، ثروتمند و صاحب منزلت بودن مردم، و رقابت سیاسی درون جناح‌های حکومت و در نتیجه آن مشارکت سیاسی بسیاری از مردم (به جای تحریم انتخابات در شرایط غیر آزاد، غیر غیر سالم، و غیر رقابتی) برخوردار بوده است. پس از این دادگاه‌ها و احکام صادره از آنها مثل غیر قانونی اعلام کردن و انحلال احزاب اصلاح طلب و محاکمه‌ی سران این احزاب رانت سوم از رژیم دریغ خواهد شد. اپوزیسیون داخل نظام دیگر وجود خارجی نخواهد داشت تا مردم را برای رای به معتمدان شورای نگهبان به پای صندوق‌های رای بکشاند. آنها که امروز سرمستانه یادداشت‌های سیاسی خود را در قالب کیفرخواست عرضه می‌کنند، نمی‌دانند چه سرمای‌های عظیمی را بر باد می‌دهند

و دستاورد سوم ورشکستگی ایدئولوژیک رژیم است. رژیمی که در چند کیفرخواست به پاسخ به رقیبای خود اقدام می‌کند به صراحت اعلام می‌نماید که قادر به مباحثه و مناظره با منتقدان فکری خود نیست. رژیمی که همه‌ی متفکران غربی را به برانداز خود تبدیل می‌کند عملاً ابراز می‌دارد که کسی در میان وفاداران به آن توان نقد آرای آنها را ندارد. ایدئولوژی اسلامی در یک دهه پیش و یک دهه پس از انقلاب دوران زایش و شکوفایی خود را طی کرد و اکنون با اثبات خود در محاکمات سیاسی به حضيض مرگ در جامعه‌ی ایران فرو افتاده است

### آخرین مقاله تحلیلی عیسی سحرخیز

## گسترش موج سبز

روزنامه زودبوجه تسایونگ- برگردان "مجید روشن زاده"

عیسی سحر خیز در زندان کودتاست. با دنده های شکسته سینه. هنگام دستگیری با لگد به سینه او کوبیده و دنده هایش را شکسته اند. او را دیرتر از شماری از رهبران مشارکت و انقلاب اسلامی گرفتند، زیرا توانسته بود از دیدرس کودتاچیان پنهان شود. یک اشتباه کوچک باعث کشف محل اختفای او شد و او به چنگ کودتاچیان افتاد: استفاده از تلفن همراه برای تماس با این و آن. سیستم ردیاب نوکیا که سپاه پاسداران در تدارک کودتای 22 خرداد آن را وارد کرده بود، سحرخیز را نیز مانند شمار دیگری از رهبران سیاسی زندانی طعمه کودتاچیان کرد.

مقاله ای که از سحر خیز می خوانید، تازه نیست؛ زیرا در آستانه دستگیر نوشته شد و اکنون نزدیک به دو ماه از دستگیری او می گذرد. اما نکاتی که وی به آن اشاره می کند همچنان تازگی خود را حفظ کرده است. حتی اگر او را نیز به سیما بیاورند که همه این نوشته را تکذیب کند، واقعیات نهفته در این تفسیر با اعتراف او دگرگون نمی شود. بخوانید:

همانطور که انتظار می رفت، شورای نگهبان با همدستی بسیج و وزارت اطلاعات از "کودتای نرم" به "کودتای خشن" و لجام گسیخته گام برداشت و بر نتایج انتخاباتی که تنها ساعتی پس از بستن صندوق های رای از طرف آیت الله خامنه ای تایید شده بود، صحه گذاشت.

آن چیزی که این انتخابات را از دیگر انتخابات جمهوری اسلامی متمایز می کند آن است که نتایج آن بلافاصله و کمتر از ۱۲ ساعت پس از پایان مهلت رای گیری اعلام شد. از این رو، رویدادهای خود انگیزه بعدی بدیهی بود.

این انتخابات در واقع انتخاباتی بود که در آن افشار وسیعی از مردم بویژه جوانانی که اکثریت آنان برای اولین بار به پای صندوق های رای می رفتند، شرکت داشتند. از دیگر ویژه گی های مهم این انتخابات این است که کاندیداهای اپوزیسیون، حاضر نبودند به نتایج دیکته شده تن دهند و نظارت بر روند رای گیری را "به امان خدا رها کنند."

اینها مسایلی هستند که رهبر مذهبی و ائتلاف متشکل از شورای نگهبان، بسیج و "حزب پادگان" پیش بینی نکرده بودند.

آن ها تصور می کردند که خیمه شب بازی، این بار هم مانند دفعات قبل بی هیچ دردمندی انجام خواهد گرفت و آن ها می توانند نتایج چنین انتخابات دیکته شده ای

را بارنگ و لعاب دموکراتیک تزیین و ابلاغ کنند و از طرف دیگر، اصلاح طلبان هم هیچ مقوامتی از خود نشان نخواهند داد.

آن ها این اصل را مبنای کار خود قرار دادند که "دروغ هرچه بزرگتر باشد به همان اندازه هم کسی جرات تردید در آن را نخواهد داشت."

آن ها آماري بعنوان نتیجه انتخابات ارایه دادند که تنها در افسانه ها می توان سراغ گرفت. اما حاکمیت این بار در محاسبات خود دچار اشتباه شد. آن ها فکر نمی کردند که مردم نیرنگ های آنان را اینگونه به باد تمسخر خواهند گرفت و آبروی احمدی نژاد بعنوان رئیس جمهور منتصب مطلقاً و برای همیشه در داخل و خارج بی اعتبار خواهد شد.

واکنش طبیعی و عقلانی مردم و گسترش "موج سبز" حاکمین را به وحشت انداخت. آن ها سریع متوجه شدند که اگر موج اعتراضات ادامه و گسترش یابد حتی یک هفته هم توان کنترل کشور را نخواهند داشت.

سران رژیم با همدستی "حزب پادگان" پیش دستی کرده و پس از انتخابات، استراتژی دروغ بزرگ را در پیش گرفته بودند و فاصله پیروزی احمدی نژاد را با میرحسین موسوی ده میلیون اعلام کرده بودند. اما تظاهرات اعتراضی مردم، آمار واقعی را به نمایش گذاشت.

هر دو کاندید اصلاح طلب - مهدی کروبی و میرحسین موسوی - برخواسته های خود اصرار ورزیدند و خواهان ابطال انتخابات و رای گیری مجدد شدند. کاندیدهای اصلاح طلبان علی رغم فشار زیاد و ارباب کمیسوین ویژه امنیت ملی و تهدیدات مستقیم بر تجدید انتخابات پافشاری کردند.

حدود 30 میلیون ایرانی با سازمان دادن اعتراضاتی خودجوش و خود انگیزه، مقاومت قابل توجه و سختی از خود نشان دادند. مردم برای بیان اعتراض و مخالفت خود با رهبر مذهبی و "حزب پادگان" به شعارهای دوران انقلاب مانند "الله اکبر" روی آوردند. مردم با این کار خود در واقع حاکمین را خلع سلاح کردند و دست به اعتراض شدید و اقداماتی زدند که سرآغاز روندی ست که تازه شروع شده است.

اما چرا من معتقدم که این اقدامات، سرآغاز روندی ست که تازه آغاز شده است؟ در طی سی سال گذشته، اولین بار است که دو کاندید مهم از پذیرش نتایج دیکته شده خودداری می کنند و حاضر به پیروی از تصمیمیات رهبری نمی شوند.

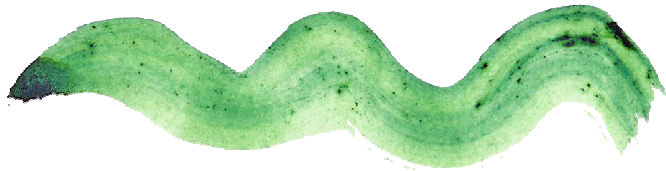
موسوی و کروبی و بسیاری از شخصیت های سیاسی جمهوری اسلامی که برخلاف رابطه با آیت الله خامنه ای با آیت الله خمینی رابطه تنگاتنگی داشتند، آشکارا به مخالفت با دیکتاتوری و رئیس جمهوری منتصب برخاستند.

سیاست مقابله سردمداران حکومت با اکثریت مردم منجر به زیر سوال رفتن مشروعیت کل نظام خواهد شد و مردم همواره از پذیرش نتایج انتخابات تن خواهند زد.

علاوه بر آن، به مشروعیت سیاسی نظام در خارج آسیبی جدی و اساسی وارد شد و بی شک غالب کشورهای جهان، بویژه کشورهای دموکراتیک، حاضر نخواهند شد احمدی نژاد را بعنوان رئیس جمهور منتخب بپذیرند.

تمام این ها منجر به آن خواهد شد که سردمداران حکومت تمام تلاش و سعی خود را بکاربرند تا با توسل به ابزار فشار و سرکوب بر مسند قدرت بمانند.

هیچ چیز تمام نشده است. جوانان می دانند که این آغاز کار است؛ و آن ها هموار کننده راه نویی در تاریخ شده اند که آینده را تضمین می کند.





## امید و ویران عطاءاله مهاجرانی

دوستی پرسید چرا عنوان "ایران ای سرای امید" را برای یادداشت هایم در راه سبز برگزیده ام؟  
گفتم در ایران امروز دو امید در برابر هم ایستاده اند و درگیر و دار با یکدیگرند. از سویی شکوفه های امید حقیقی یا حقیقت امید می درخشند. مردمی که برغم تمام تلخی ها و دشواری ها از پای نمی نشینند و به هر وسیله ممکن اعلام می کنند که دروغ و دسیسه و تقلب و استبداد را بر نمی تابند. در سوی دیگر یک امید دروغین کارگردانی می شود. ما هم از یک سو باید بگوئیم تا ریشه ها و جلوه امید حقیقی مردم سرزنده و شاداب و سبز بماند و از سوی دیگر ماهیت صبح کاذب و امید دروغین جبهه استبداد را آشکار کنیم.  
در این میان، تردیدی نیست که برخی مردم، به ویژه جوانانی که مثل ساقه های نو رسته پریطراوت و تازند، گاه در برابر تند بادها می شکنند و سایه ای از یاس و آزرده گی جان آن ها را فرا می گیرد. چنان که نیما در افسانه سرود:  
"گل به یک تند باد است بیمار..."

جوان نازنینی برایم ایملی فرستاده است. تلخ و دردآلود. نشانی از شعله ای امیدی که خاکستر شده است. در سوی دیگر خبری خواندم که می خواهدبزمی از سور و سرور را نشان دهد. جشن رونمایی تمبر انتخابات بیست و دوم خرداد، برای اولین بار در تاریخ جمهوری اسلامی ایران! هر دو مطلب را برایتان نقل می کنم. تا ببینیم و بدانیم چرا "ایران ای سرای امید" را بر پیشانی این نوشته انتخاب کرده ام.  
نخست همان مجلس سور و سرور باشش نماد! خبر را خبرگزاری ایرنا و فارس منتشر کرده اند:

تمبر یادبود دهمین دوره انتخابات ریاست جمهوری اسلامی ایران که بیانگر حضور 85 درصدی واجدان شرایط در این انتخابات است، با شش نماد منتشر شد.  
محمدسلیمانی وزیر ارتباطات و فناوری اطلاعات با اشاره به لزوم انعکاس حضور 40 میلیونی واجدان شرایط در پای صندوق های اخذ رای به عنوان رخدادی بی نظیر در جهان گفت:  
نخستین نماد این تمبر نشانگر یکپارچگی همه ملت ایران از اقصای نقاط مختلف و حضور شاداب و با نشاط آنان در دهمین دوره انتخابات ریاست جمهوری است.  
سلیمانی گفت: نماد دوم نشانگر عزت و سربلندی ایران به پشتوانه حضور 40 میلیونی واجدان شرایط در انتخابات است.

وی گفت: سومین نماد تمبر یادبود انتخابات 22 خرداد 88 شادی و نشاط پس از انتخابات است که باعث شد نام جمهوری اسلامی ایران در سراسرجهان سر بلند شود.  
سلیمانی افزود: استفاده از عکس حضرت امام خمینی و مقام معظم رهبری در این تمبر بیانگر سیر تاریخی انقلاب از 22 بهمن 57 تا 22 خرداد 88 است که حضور منسجمی را تحت زعامت و رهبری حضرت امام و مقام معظم رهبری به نمایش گذاشته است.  
سلیمانی افزود: نماد چهارم این تمبر یادبود، تصویری از آقای احمدی نژاد رئیس جمهور منتخب است که حائز اکثریت آرا شد.

وزیر ارتباطات و فناوری اطلاعات اعلام کرد: نماد پنجم این تمبر، عدد 40 میلیون و نماد ششم آن صندوق انتخابات به شکل گل لاله است.  
سلیمانی افزود: رونمایی از تمبر یادبود انتخابات 22 خرداد 88 با حضور مقام معظم رهبری در بیت ایشان انجام شد که پس از توشیح حضرت آیت ا... خامنه ای و زدن مهرتمبر، روسای سه قوا و همچنین دبیر شورای نگهبان آن را امضا کردند.  
سلیمانی گفت: این تمبر رونمایی شده در موزه پست ایران نگهداری و نسخه هایی از آن به موزه های سراسر جهان ارسال خواهد شد.  
وزیر ارتباطات و فناوری اطلاعات گفت: حدود 400 هزار قطعه از این تمبر ظرف سه ماه آینده منتشر و در اختیار مردم ایران قرار خواهد گرفت!  
تصور کنیم یکی از همان چهارصد هزار تمبر سور و سرور به دست جوانی می رسد که ایمل زیر را بر این نوشته است:

سلام ...

منم یکی دیگه از اون بیست ساله هام که شاید بگی نظرم نظر یک نسله البته از بیست سالگی یکی دو سالی هست که رد شدم ولی تو ایران یکی دو سال رشد قابل توجهی رو نصیب آدم نمی کنه.

از طرف یک نسل نامی خوام حرف بزنم، چون اصلا نماینده بر و بچه هایی که در عرض یک ماه باشون به جورج ها تبدیل و بسیم و با باز با همونا و باز در عرض یک ماه به اوج نا امیدی رسیدیم نیستیم.. من به وبلاگ نویسی معمولی ام که فقط عده کمی از آدم های آنلاین این مملکت متمایز از بقیه وبلاگ ها محسوب می کنن. به قول معروف "عددی نیستیم". دلم هم نمی خواد عددی باشم.. دلم نمی خواد کسی که مجبوره اعتراف کنه، مجبور باشه اسم منو هم بیره حتی اگه چندین هزار کیلومتر دور تر از اینجا باشم.. اما عددی نیونم، لزوما به این معنی نیست که نمیشه نظری مخالف داشت ...

من از همین جورون ها هستم آقای مهاجرانی... اما با شما موافق نیستیم.. با امیدهایی که دوست دارید به جورج ها تبدیل موافق نیستیم. من دلم نمی خواد امینوار باشم، فقط برای اینکه امینوار بوده باشم. نمی خوام طومار بنویسم اینجا، نه من حوصله ش رو دارم و نه شما وقتش رو.. فقط همین قدر می تونم بگم که از وقتی پسر جورون همسایه ما رو سی سال پیش فقط به جرم شرکت تو چهار تا میتینگ بچه های سوسیالیست گرفتن و اعدام کردن و پول گلوله ها رو از باباش گرفتن تا امروز که داره این کثافت کاری ها رخ میده، هیچ چیز عوض نشده.. هیچ چیز قابل تاملی عوض نشده. مستحبه با جابجا شدن.. همین. استبداد سر جاشه. بماند که خیلی چیزها بهتر هم شد.. مردم کم تحمل تر شدن (دیکتاتوری درونی شون پوست کلفت تر شد)، حروم خور تر شدن (بم نگین که این مسئله در

چارچوب مباحث جامعه شناختی نمی گنجه.. چون می گنجه.. داریم می بینیم اثراتش رو)، بی اعتمادی بیشتر شده.. بی رحمی و قساوت قلب بیشتر شده.. از علائم آخرالزمان حرف نمی زنم، دارم آدمای سی سال پیش رو با آدمای الان مقایسه می کنم.

این مردم قابلیت آفرینش به انقلاب 57 دیگه رو ندارند، به اون سیل جمعیت سبزی که سرازیر شد و حتی کیهان هم عکسش رو چاپ کرد نگاه نکنید.. میلیون ها ایرانی وقتی با خبر جنایات بازجوها مواجه شدن خیلی راحت گفتن حقشونه! مردم ما حقیر شدن آقای مهاجرانی.. من 60 روزه دارم حقارت می بینم اونم با رزولوشن بالا.. به کی دارید امینواری می دید؟ به ما جورون های بیست و اندی ساله که غیر از تخلیه کردن خودمون تو وبلاگ هامون که دسترسی به شون برای خودمون هم چندان آسون نیست؟ ما خیلی کمیم.. خیلی کم.. و خیلی کم اثر.. تو جامعه ای که شما شانس اینو داشتید که از ش خارج بشید، من و امثال من در واقع هیچی نیستیم.. ما حتی تو سن سی سالگی هم انقدر استقلال اقتصادی نداریم که اگه پدر متحرمون چیزی بمون گفت و عصبانیت و نفرت همه وجودمون رو پر کرد، بتونیم قهر بکنیم و از خونش بریم، یا اصلا بتونیم به خودمون اجازه بدیم که بمون بربخوره.. ما هیچی نیستیم. تا همین قدرش هم که خون دادیم زیاده..

ندا بس بود، سهراب هم زیادی بود.. ترانه هم زیادی بود.. مایی که قرار نیست کسی باشیم هزینه بدیم که اون هایی که کسی هستن واسه خودشون (چه اینوری ها و چه اون وری ها) هر جور می که میخوان باش مانور بدن؟ مایی که از پس متقاعد کردن مادرمون هم بر نمیایم، جورمون رو بنذاریم کف دستمون رو بریم کسانی رو متقاعد کنیم که هم ارتش دارند هم پول نفت؟

ما به گناه که بیشتر نکردیم آقای مهاجرانی.. اونم به دنیا اومدن در سرزمین نفرین شده ای به نام ایران.. بنارید تاوان این به گناه رو بدون خون و خون ریزی و مورد تجاوز جنسی قرار گرفتن و باتوم خوردن و ورم کردن دست و پا بپردازیم.. با کم شدن در روزمرگی ها و کشتن همه خیالات و آرزوهای قشنگ.

هم سن و سالی های منو به چیزی امینوار نکنید که تو کتاب تاریخمون نوشته قراره تهش چه جور می باشه؟

در این میانه، جنگ لشکرهای احوال آن امید دروغین و این امید ویران چه باید گفت؟... بیست سالم بود! روز شانزده آذر ماه سال 1353. قرار بود اعتصاب از سلف سرویس دانشگاه شروع شود. موقع نهار در سلف سرویس ترانه پخش می کردند. شماعی زاده هم تازه گل کرده بود. قرار شد وقتی شماعی زاده فریاد می زد... مثل فریاد شجریان در " خانه ام آتش گرفته..." اخوان، دانشجویان هم فریاد بزنند... شیشه ها خرد شد و بورش گارد دانشگاه به دانشجویان... احمد زاده دوست همکلاسی ام کف دستش شکاف برداشته بود و خون جاری بود. گفتم سریع برویم. دستش توی جیب من بود و خون که از لبه کتم فطره قطره می چکید. احمد زاده رنگش پریده بود. مرکز درمانی دانشگاه هم نمی خواستیم برویم. از دانشگاه خارج شدیم.. دختری باتوم توی صورتش خورده بود. با چهره خون آلود کنار دیوار نشسته بود. نگاهش مثل نگاه ندا اقا سلطان...

غروب که به خوابگاه بر می گشتم، ویران شده بودم. تصویر احمد زاده و آن دختر رهایم نمی کرد. کرمی دانشجوی سال چهارم تاریخ بود. بالاتر از ما... دید افسرده ام، خواند: گرچه از زهر سمومی که گذشت از سر باغ سرخ گل های بهاری همه مدهوشانند باز در مقدم خونین تو ای روح بهار بیشتره در پیشه درختان همه آغوشانند... تجربه غریبی بود، افسردگی ام در برابر شعر ویران شد و چراغی از امید در دلم تابید...

## ریشه فتنه در کیهان

### مسیح علی نژاد

این روزها زمزمه برکناری محمود دعبایی از روزنامه اطلاعات به گوش می رسد و جایش نام نه خوشنام صفار هرندی در گوش مان می پیچد، که قرار است بنشیند در راس روزنامه اطلاعات. روزنامه اطلاعات که البته بدون این جابجایی، خود چندان خطری زیادی برای قدرت نبود و زنده ترین صفحات این روزنامه در برخی روزها، همان صفحه اموات و آنگهی ترحیم بود حال جریان مقتدر در برابر همین تریبون کوچک که ممکن است گاهی گناهی مرتکب شود در کنایه زدن به متقلبان، بی تاب شده است و می خواهند همین سنگر را هم فتح کنند.

حجت الاسلام محمود دعبایی در راس روزنامه اطلاعات اگر هیچ نکرده باشد همین که کفرانس های مهم میرحسین موسوی را در روزهای انتخابات و پس از آن، میزبان بوده است خود جرم بزرگی است که اینک به خاطرش به حاشیه رانده شود تا شاید جایش را مرد پر حاشیه کیهان که بعدها شد سکان دار وزارت ارشاد، بگیرد. این یک سیاست است که کیهان آدم تربیتی می کند و بعد به آنها برای استقرار در بنگاههای خبری بزرگ ماموریت می دهد. چنانچه خبرنگار سابق پارلمانی کیهان که دروغ پردازی ها و قصه بافی های خیالی اش در راهروهای پارلمان هنوز از یاد خبرنگاران این حوزه نرفته است این روزها سکان دار خبرگزاری رسمی دولت (ایرنا) شده است و این خبرگزاری را به یک پادگان نظامی به جای پایگاه خبری بدل کرده است و هر روز عکس هایی از ملاقات ایشان با مسافران روسی منتشر می شود و سپس مطالبی علیه معترضان و فعالان سیاسی که بیشتر به تهدید می ماند تا خبر.



## شهیدان و وزیران زن نظر خواهی روزنامه سبز از نخبگان و خوانندگان

با حضور سه زن در دولت جمهوری اسلامی چه برخوردی می‌توان کرد؟ سوابق این زنان نشان می‌دهد که هر سه وابسته به اقتدارگرایان هستند و وابستگی یا دوستی بسیار نزدیک به مهره های اصلی دولت کودتا دارند. این زنان در زمانی به وزارت می‌رسند که خون زهرا کاظمی هنوز زنده است و ندا اقا سلطان وترانه موسوی هم به او پیوسته اند. زنانی از بخش مدرن و جوان جامعه ایران به بدترین شکل به شهادت رسیده اند تا زمانی از اقتدار سنتی به وزارت برسند.

با اینهمه این واقعیت است که برای نخستین بار سه زن در جمهوری اسلامی برای وزارت معرفی شده اند. پرسش "روزنامه سبز" از نخبگان و خوانندگان این است که در برابر این "واقعیت" چه باید کرد؟

1. باید آن را صحنه‌گردانی و نمایشی در جهت تحت‌الشعاع قرار دادن اعتراض‌ها به نتایج اعلام‌شده‌ی انتخابات و نیز تاکتیکی برای خلع سلاح نیروهای مدافع زنان دانست و با آن به شدت با آن مخالفت کرد؟
2. باید ضمن حفظ مواضع اعتراضی به نتایج انتخابات و مواضع ضد زن وزرای زن معرفی‌شده، جنبه‌های مثبت این اقدام را که برای آینده راهگشاست و تابوی حضور زن در رأس مدیریت‌های عالی کشور را می‌شکند مورد تأیید قرار داد؟
3. آیا حضور چشمگیر زهرا رهنورد در کارزار انتخاباتی موسوی و تأکید او و به ویژه کل جنبش زنان بر تحقق حقوق زنان در راندن احمدی‌نژاد به سوی این اقدام دخیل بوده است؟ و «این اقدام احمدی نژاد نتیجه فشارهای مستمر جنبش زنان به نظام حکومتی ایران است.»؟
4. چنین اقدامی از جانب هر رئیس‌جمهور اصلاح‌طلبی فوراً در میان محافظه‌کاران حوزه و عرصه سیاسی مخالفت‌ها برمی‌انگیزد و زنی شانس ورود به کابینه‌اش را نمی‌یافت و این تابو همچنان برقرار می‌ماند. ولی اقدام احمدی‌نژاد "خودی" علاوه بر کم‌رنگ کردن مواضع مخالف محافظه‌کاران معمم و مکلا، دستگاه بروکراسی و مردان احیاناً زن‌ستیز آن را نیز به داشتن یک مدیر زن در بالای سر خود عادت می‌دهد و با کاهش مقاومت محافظه‌کاران، کار رئیس‌جمهورهای بعدی از مذهبی تا سکولار نیز، برای وارد کردن زنان بیشتر به درون کابینه راحت‌تر خواهد بود؟

کدام یک از گزینه‌ی فوق را درست می‌دانید؟ و یا نظر دیگری دارید؟ روزنامه سبز تا پایان شهریور ۱۳۸۸ منتظر پاسخ نخبگان و خوانندگان می‌ماند و سپس نتیجه را برای اطلاع عموم منتشر می‌کند.



اگر چه به نظر می‌رسد حتی اگر صفار هم سردمدار دفتر و دستک روزنامه اطلاعات نشود، این سنگر را کس دیگری از خویشاوندان فکری کیهانیان تصرف خواهد کرد تا روزنامه اطلاعات نیز بشود برادر دوقولوی کیهان در بحران سازی برای دگراندیشان و معترضان به تقلب بزرگ انتخاباتی ایران.

این روزها شکاف در سطوح بالایی نظام تا آنجا پیش رفت که تریبون نمازجمعه را هم با خود و در میان خود، نابرابر قسمت می‌کنند. مصلحت نمی‌بینند که رییس مجمع تشخیص مصلحت نظام نماز جمعه را برگزار کند، رسانه ملی را میان خودشان تقسیم می‌کنند و علما و مراجع قم هم به تناسب نسبت سیاسی خود با احمدی نژاد و رهبری در این رسانه سهم حضور می‌یابند. این روزها در خانه سران نظام ولوله برپاست. جنگ قدرت است و مردم در بدنه جامعه مظلومانه به جنگ بزرگان نگاه می‌کنند و گاه پادشاه می‌رود که عزیزان و دلبدانشان در این بلبلو زیر خروارها خاک رفته اند، لذا چشم بر انتقام و براندازی و هرآنچه که به آن متهم اند، بسته اند و پای هریک از مراجع، علما، روحانیت و صاحبان قدرتی که مواضع اش رنگ و بوی دفاع از حقوق شهروندی داشته باشد، ایستاده اند.

مردم خط و نشان نمی‌کشند و حتی بر نیروهای افراطی که آرام آرام خود را به جمع معترضان رسانده اند و پرچم خویش در این هیاهو بالا می‌برند نیز نرم می‌تازند که ادبیات آرام برگزینند و فراتر از خواسته های معقول طلب نکنند. مردم به کروی، هاشمی، خاتمی، موسوی، صانعی، منتظری، دستغیب، کدیور، دعایی، محتشمی پور و دیگرانی که در لباس پا در کنار روحانیت داد دفاع از حقوق شهروندی سر می‌دهند، امید بسته اند و انگار نه انگار که خرده گلایه ای نیز از همین جمع به دل دارند. اما همین امید بستن و همین همدلی هم بیت بزرگان را نگران کرده است و به سازماندهی تریبون های خود بر آمده اند. تریبون های صدا و سیما، نمازجمعه را که پیش از این سازماندهی کرده اند و بنا نیست اگر کسی جز دفاع از دولت و رهبری سخن برای گفتن دارد به بان دو پایگاه بزرگ خبری دعوت شود. کیهان که از بودجه دفتر رهبری تامین می‌شود پیش از این در سرسپردگی استاد بود و حالا مانده است روزنامه اطلاعات که این روزها برای فعال تکریدن این پایگاه خبری هم برنامه دارند.

اما این دورخیزها برای چیست؟ جمعی از مجلس خبرگان رهبری برای نظارت بر عملکرد رهبری به باوری جدید رسیده اند، در شورای نگهبان نیز چنددستگی مختصری رخ داده که خبر کم‌رنگ آن به رسانه ها راه یافت، مجمع نمایندگان انوار که در داخل کشور و در مجموعه نظامی سیاسی ایران فعال است نیز رسماً طی بیانیه ای خواستار نظارت بر عملکرد رهبری شده است. یعنی اگرچه تا پیش از این تنها برخی از احزاب و گروه های سیاسی بوده اند که با لکتت زبان و در رسانه های غیررسمی خواستار بررسی عملکرد رهبری می شدند اما این بار این خواسته، شکل جدی تری در بدنه نظام به خود گرفته است. تا آنجا که شیخ مهدی کروی که نامش با پذیرفتن حکم حکومتی رهبری در ماجرای اصلاح قانون مطبوعات گره خورده است، به جای نامه به رهبری از ایشان عبور می‌کند و شرح شکنجه و تجاوز به زندانیان را برای رییس مجمع تشخیص مصلحت نظام می‌نویسد، امامی کاشانی امام جمعه موقتی که همواره در نماز جمعه نزدیکی اش با رهبری آشکار بوده است اینبار از کم سو شدن نور ولایت فقیه سخن می‌گوید و آیت الله دستغیب نیز به صورت علنی از خبرگان رهبری می‌خواهد تا دیر نشده کاری بکنند.

با قرار گرفتن جمع جدیدی از مراجع، علما و روحانیت در کنار جمع دیگری که پیش از این در خبرگان رهبری و در قم منتقد عملکرد رهبری بوده اند، به نظر می‌رسد جریان مقتدر احساس خطر کرده و عزم خود برای هماهنگ ساختن و در اختیار گرفتن تریبون های موجود را نیز جزم کرده است تا در یک فرار روبه جلو، ساز دستگیری سران اغتشاشات اخیر را کوک کنند و مقدمات دستگیری موسوی، کروی و خاتمی را نیز با جنجال خبری بزرگی که در صدا و سیما، نماز جمعه (توسط احمد خاتمی و دیگران) کیهان و شاید روزنامه اطلاعات، به پا می‌کنند، فراهم سازند.

اخیراً وقتی در سایت جرس در همین مورد نوشته شد که دستگیری این چهره ها به معنای اعلام رسمی جنگ توسط حاکمیت خواهد بود، بی تابی و فحاشی کیهان نشان داد که این جریان برای دستگیری ها پروژه جدی دارد و بر این اساس از هم اکنون سربازان این جنگ در قواره های کوچک در روزنامه کیهان و به زودی اطلاعات مستقر خواهند شد. سربازان دیگری در قواره های بزرگتر در تریبون های نماز جمعه و رسانه ملی به شکل سازماندهی شده، جنگ رسانه ای را آغاز خواهند کرد تا عزمی که جنبش معترضان برای بررسی عملکرد رهبری در این روزها جزم کرده است، خنثی شود.





## بی قرار، چونان تاریخ ناصر اطمینان

بی قرارم امروز  
چونان تاریخ این سرزمین\*  
که استخوان خرد کرده ام  
در زیر سم کوب اسبان مهاجم.

بی قرارم امروز  
چونان دلی عاشق  
که دل باخته ام  
به این پیر سخت جان  
گرچه می سوزد گرده ام  
از زخم تازیانه های دادگران دروغین  
با لبخندی بر لبهایشان.

بی قرارم امروز  
چونان تنی شیار خورده  
که تکه تکه می شود  
وصله های تنم  
در کنج اتاق های وحشت پریش  
گرچه امروز سر بلند کرده ام  
و به پریش می کشم  
عدالت را  
در خیابان های وحشت و نشاط.

بی قرارم امروز  
و غبطه می خورم  
به دیروز  
که بلند قد ایستاده بودم آن چنان  
که آستین بالا زدم  
و چندم ماه را  
از آسمان.

بی قرارم امروز،  
بی قرار،  
چونان تاریخ این سرزمین.

جولای 2009

## به آنان که با ساچمه های در سر نفس می کشند آزاده دواچی

1  
نشسته است برگزیده  
کبوتری سفید  
این ساچمه های صلح است  
با مرکب هواداران زمین  
چرا کلمات از هم فرو می ریزند  
و واژه ها تنها را می شوند  
کلامی بگو  
آخر این دنیا  
بازی احمقانه ای است میان من و تو  
آخر وحشت سخت آزادی  
جنازه ات می کند

2  
می دانم  
دست شسته ای انگار  
طلسم خوابهایت می شکنند  
از عبور این قاطران  
تختخوابت را بغل کرده ای  
این پرچم را که می شناسی  
از پنجره ما می گذرد  
سخت شده ای  
و بندت تیمار شباهنگام است  
صورتت با پیشانی بلند  
بخت تلخی دارد

آخر کجا دیده ای،  
که زمین را به مجازات پرنده هایش،  
ویران کنند

و خورشید را برای لحظه ای نور،  
قربانی

3  
با بد ببینی هنوز،  
باید باشی و ببینی  
که فرسنگها پرواز،  
از تکان آرام نگاهت می گذرد  
باید استالین باشی،  
شاید هم هیتلر،  
باید دیکتاتور باشی  
تا این فصلهای تکرار  
آرام از جاننت بگذرند  
باید باشی و ببینی

## ترانه ی ساده و غمناک کشورم امید شمس

تمام هیبت غم را بروی دست گرفته کشورم ازبام جهان می پرد  
پایین  
نگارمن از پشت یک سیاه چاله ی بی شکل تندیس های خوشبختی و ایمان  
محموله های سوگند پاک و عشق عشق عزیزا  
دلگرم می کند  
نگارمن به دندان شهوت خاموش آماده ی دریدن مرگ است  
از هر نهیب تنش سالها و جویبارها  
اسبها و رنگها،  
موج ها و موج ها و  
زخم ها و موج ها  
و زخم زخم زخم ها نگارمن از پشت آن سیاه چاله ی ایمان  
رحمی است در سیاه در سرمه ای رحمی است در لرزش خفیف غزال رحمی است در  
نهایت وحشت  
پیکربی جان کشورمن را بروی دست گرفته اینک نگارمن ازبام جهان

از لخته های آدم و ماشین و موش توی ولی عصر  
ازبوی بنگ و علف توی خوابگاه و خیابان  
از حرفهای تراکتوروارمره های روشنفکر  
از برج های اخیرنیاوران و ونک  
از امنیت مرگبار اخلاقی  
از مناسبت های 365 گانه از روزنامه های کثیرالانتشار  
از ارتفاعات کارگر شمالی از عرش کبرای الاهی  
از رویای دسته جمعی توالت های میدان راه آهن از حوالی کافه شوکا  
از بین بنزهای مراقب  
از لای زاغ های مهاجم

و از چهره های غول پیکر شهدای بزرگراه و پل و تونل  
و از عاشقان ننشه ی باب دیلان از عارفان تشنه ی ژیل دلوز  
و از بوسه های کنار سد کرج  
و از تاکسی های فیلسوف خط بهارستان  
و از خاطرات شیرین گوشت و مرغ و برنج اندر زمان شاه  
و از دوره های قسطی پاراگلایدرتو حسن آباد  
و از ساقیان منصف اطراف هتل پل  
و از خانه های صلح و شراب و صورت زیبا  
و از قدرت عجیب عرق های اصفهان  
و ازبوی خوب ظهر دماوند  
اینک نگارمن  
با روی بازباز با چهره ی ملایم زیبا  
می پرد پایین

گاهی عجیب شک می کنم که چیزی هست  
گاهی عجیب می خواهم اما نیست چیزی نیست  
دیگریه جز حرم داغ و تند یک خاطره زیر پلک  
جز یادواره ی اندام بار از پشت قیر سیاه



آواز هایی دارم که هیچ پرنده ای بلد نیست  
و شوکتی از فخر فروشی گذشته است  
این عاشقانه آن قدر روبراه است  
فرض هایی می سازم و گاه سربه سرش می گذارم:

فرض اول:

حالا که این sms را جواب می دهد  
نکند حرفی چشمش را بگیرد  
دکمه ها نکند به نوازش انگشتش عادت کنند  
به جمله ای نکند بیش از نفس هایم فکر کند  
نکند...

فرض دوم:

این گوشی دست از رقابت بر نمی دارد  
دستش را چسبیده و به بهانه ی زنگ،  
با او درگوشی حرف می زند  
و هی خودش را نزدیک می کند به لبش  
نکند کار خودش را آخر...

فرض سوم:

مگر این چه کتابی ست!  
که از هم صحبتی شنیدنی تر است  
تقصیر این اتفاق است  
که این همه کتاب را بغل زده است  
چه دارد می گوید با چشم هایش؟

فرض چهارم:

این جا چرا نشسته این میدان،  
که از راست که می آید او را ببیند؟  
از چپ که می آید او را...  
اتوبوس،  
تاکسی،  
ترن،  
پرندگان،  
چرا با شتاب می گذرند؟  
نکند...

فرض پنجم:

منظور این فروشگاه چیست؟  
از این کت و شلوارها و پیراهن هایی  
که ویتترین را پر از شعبده کرده اند  
می خواهد حواسش را پرت کند؟!

فرض ششم:

در این موسیقی چه معجزه ای است  
کلک کرد و گوش از آن بر نمی دارد  
نکند صدایم را...

فرض هفتم:

می خواستم بگویم...

هددی آیا هنوز مانده است؟  
تا بلقیسی آواره را به کوی سلیمان راهی کند  
فرض هایم را سریع جمع می کنم  
فقط آمده ام ایمان بیاورم  
این عاشقانه آن قدر روبراه است  
اقیانوسی در برم می کشد و آرام می شوم.

جز شخص شخیص قاضی مطلق

هیچ نیست

شهر های من با کوله های سبک با سوزن های توی دست شبانه از مرزها می گذرند  
شهر های من

تمام زن-زاع های غمگین کشورم زیر آفتاب مرداد ماه خود را در سواحل زیبایی روضه ی  
رضوان خیال می کنند با بوسه های مجاز با خنده های مجاز با پستانهای مجاز با چشمهای  
مجاز

و رستگاری رستگاری مجاز از آفتاب مردادماه  
هر بار که از کنار من می گذرد باد می گذرد پرنده می گذرد مرگ

تکه ای از سرزمین مرا به نیش میکشد

چشمی که از قلم انداخته سنگ

دستی که منتفی کرده تبر

قلبی که ما 70 میلیون لوازم تزئینی مثل نفرت انباشته توش می لولیم

انبوه خسته و خاموش لکه های سیاه

سرودهای سرد و مرده ی صبحگاهی

قصه های گمنامی و تنهایی، لبخند و خودکشی

تمام

تمام هیبت غم را

به روی دست گرفته کشورم خودش را برای خودش میکشد

روی خطوط چهره ی لرزانش

یک ماهی قرمز سریع می گذرد

از گونه ها ی عظیمش مثل فیلمهای عجیب ما همه آویزان شده ایم

می گویم آخ!

بیچاره سرزمین من!

و فاتحه می خوانیم.

## خطاب پروردگار به سن آگوستین و شیخ صنعان

عباس صفاری

می دانستم عاقبت

تاویل های پرت و پلانی

که بر آثار من نوشته اند

کار دستتان خواهد داد

همه اش تقصیر آن میددی است

باید به جانی می فرستادمش

که دسترسی به قلم و کاغذ نداشته باشد

شما زبان بسته ها را هم

خبر دارم از راه

او به در کرده است

به اسم عبادت من یک عمر

خودتان را عذاب داده اید

مرا هم پاک گیج کرده اید

دو سه روز است

کتاب های نازل کرده ام را ورق می زنم

یادداشت های روزانه

و کلمات قصارم را می گردم

و هر چه فکر می کنم

بادم نمی آید جانی نوشته یا گفته باشم

که زن و مرد رانده از بهشت

در تبعیدگاه خاکی شان نیز

باید از هم بیرهیزند

دیگر قدیس نمی خواهم

بروید آدم شوید

## قصه های من و فرض هایم

مهرنوش قربانعلی

این عاشقانه آن قدر روبراه است،

کنار اقیانوسی آرام انگار در آفتاب دراز کشیده ای

برنژگی زمین به چشم نمی آید

سرگشتگی بساط دورگردی مجنون بود و

شیرینی معماری فرهاد را گرفته بود

فقط آمده ام به سلیمان ایمان بیاورم

و حکایت هیچ دست و ترنجی نیز در میان نیست

هددی نویدی از نفس هایم برایش نمی برد؟